

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



... ما احتیاج داریم به صفا، احتیاج داریم به یکرنگی، احتیاج داریم به روح اخوت و برادری، احتیاج داریم به اینکه هر انسانی در جامعه مان نسبت به همسایگان خودش در خانه، در محل کسب، در خیابان احساس امنیت کند و خود را در امان بداند؛ احساس ناامنی نکند. این ها الان فراهم نیست. ما قدرت ابتکار، شجاعت نوآوری را به عنوان یک خصلت ملی لازم داریم. خطرپذیری را برای کارهای بزرگ به عنوان یک خصلت ملی نیاز داریم. این ها جزو خصال ما الان نیست. ممکن است کسانی در این خصلت ها درجه ی بالایی هم داشته باشند که ما حاضریم دست این ها را هم ببوسیم، اما این کافی نیست. این ها باید به صورت خصال ملی دربیاید. ترحم کردن به یکدیگر، امید به آینده، تزریق امید به دیگران؛ این ها خصوصیات است که اگر در یک ملت باشد، آن ملت راه تکامل را خوب می پیماید. ما به این ها نیاز داریم. این ها به چه وسیله تأمین می شود؟ این ها دستوری که نیست، نصیحتی هم نیست. این ها با زبان هنر می تواند القاء شود؛ آنچنان که فضا را پر کند. بنابراین یکی از نیازهای امروزه ما، شعر اخلاقی است.

قسمتی از سخنان مقام معظم رهبری
در جمع شعرا

آینه‌ی دل

مجموعه‌ی سروده‌های

محمد دانشی

ویراستار: دکتر محمدرضا صرفی



دانشی، محمد، ۱۳۲۳ -

آینه‌ی دل: مجموعه‌ی سروده‌های محمد دانشی / محمد دانشی. - قم:

انتشارات سلوک جوان، ۱۳۸۸.

ج ۱ (۱۴ص).

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۹۹۵۸-۳۸-۵ ریال: ۱۸۰۰۰

کتابنامه به صورت زیرنویس

۱. شعر مذهبی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها ۲. شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه‌ها

۸ فا ۱ / ۶۲

PIR ۸۰۴۱ / الف ۸۷۵



کتابخانه ملی و اسناد ایران
تلف: ۳۲۱۸۵ - ۳۲۱۸۶
تلف: ۰۲۵۱-۲۶۰۵۲۲۲
کد ملی: ۱۱۳۰۳۱۱۳۵۱۱۳

نام کتاب: آینه دل

مؤلف: محمد دانشی

ناشر: انتشارات سلوک کتاب

نوبت و سال چاپ: اول ۱۳۸۸

قیمت: ۱۸۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۹۹۵۸ - ۳۸ - ۵

تقدیم به روان پدر عزیزم

آقای علی اصغر دانشی

لازم می‌دانم از آقای دکتر محمدرضا صرفی استاد دانشگاه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان و آقای علی اکبر ملاحسنی مشاور ریاست سازمان آموزش و پرورش استان کرمان و سرکار خانم معصومه شجاعی کارشناس فرهنگی و شاعر برجسته‌ی کرمانی که در ویراستاری و بازخوانی نقادانه‌ی این کتاب، حقیر را یاری نموده‌اند صمیمانه قدردانی و تشکر نمایم.

محمد دانشی

مقدمه

به قلم جناب آقای دکتر صرفی استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ
مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (احزاب، آیه ۲۳)

در برهه‌ای از زمان، آسمان به زمین آمد، به شایستگان عشق رضای حق را آموخت، گل‌های بهشتی را دست چین کرد و با خود برد. به گفته‌ی امیرالمومنین علی (ع)، قدر شهیدان در آسمان‌ها و نزد فرشتگان شناخته شده است، در حالی که زمینیان که از حقیقت زندگی بویی نبرده اند و تمام هدف آفرینش را در رفاه مادی و روزمرگی‌های آمیخته با شادی‌ها و لذت‌های حقیر خلاصه کرده‌اند، عارف به مقام شهید و جایگاه او نیستند. لذا ارزش و جایگاه شهید در نزد آنها ناشناخته و مجهول است. آری «هم فی السماء معروفون و فی الارض مجهولون» در بین مردم، گروهی هستند که یا پرورش دهنده‌ی شهیدانند و یا در صحنه‌های نبرد با آنان همراه و همنشین بوده اند و پرتوی از عظمت روح و والایی هدف شهید را درک کرده اند و پس از گذشت زمان و بسته شدن درهای آسمان، حسرتی عمیق در دل‌هایشان مانده است و آرزوی قلبی خود را که همانا شهادت و همراه شدن با گل‌های سرسبد انسانیت است، برآورده نشدنی یافته اند. شهیدان، مسیر کوتاه رسیدن به معبود را پیدا کردند و از آن مسیر از خاک به افلاک رسیدند. گویی در زمان و مکان چین خوردگی ای ایجاد شد، آنها دیدند که چگونه می‌توان مسیر صد شبه را یک شبه پیمود و چگونه می‌توان گوی سبقت را از بزرگان علم و عبادت ربود و با نشان دادن شهامت و شجاعت و اهدای جان خود، به مقام قرب جانان، دست یافت.

آنچه به این حسرت جانکاه آرامش می‌بخشد و آلام روحی پدران و مادران و هم‌زمان شهیدان را تسکین می‌دهد، تنها گام برداشتن در مسیر آنهاست. حکمت الهی اقتضا کرده بود که گروهی بمانند و با قلم خود یاد و خاطره‌ی شهدا را زنده نگه دارند و اهداف آنها را بازگو نمایند و در پناه حدیث گرانقدر «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» راهی دیگر، هر چند طولانی و پرخطر، را برای رسیدن به مقام قرب و نزدیکی به شهدا انتخاب نمایند.

جناب آقای محمد دانشی پدر شهید احمد دانشی یکی از این افراد است. پاک نهادی، تواضع، ایثار، اخلاق والا و دغدغه‌های اجتماعی از خصوصیات بارز ایشان است. تمام نوشته‌ها و آثار ایشان انتقال پیام خون شهیدان و احیا کننده‌ی ارزش‌هایی است که شهیدان جان خود را بر سر آنها گذاشتند. او به خوبی دریافته است که «آنان که رفتند، کاری حسینی کردند و آنان که ماندند، باید کاری زینبی کنند، والا یزیدی اند.» منتها حسینی بودن و یزیدی بودن نیز خود مراتب گوناگون و جلوه‌های رنگارنگ دارد. شعر ایشان مصداق دقیق شاعر نیم و شعر ندانم که چه باشد من مرثیه گوی دل دیوانه‌ی خویشم

می‌باشد. اصولاً در تاریخ شعر و هنر دو جریان عمده وجود دارد، هر چند که این دو جریان در شعر شاعرانی خاص، که بزرگی خود را حقیقتاً مدیون عنایت معشوق و انتخاب حضرت حق هستند، به یگانگی پیوسته است. از این دو جریان می‌توان به اشعار زبان محور و اشعار معنا محور یاد کرد.

در شعر زبان محور، اندیشه و معنا در درجه ی دوم اهمیت قرار دارد. شاعر در تلاش است با استفاده از امکانات زبانی مختلف و آرایه‌های ادبی ظریف، گفته‌های خود را مانند تابلویی زیبا در معرض نگاه خوانندگان قرار دهد. آنچه برای او مهم است در هم تنیدگی رنگ‌ها و تناسب سایه روشن‌ها و جذابیت خود تابلوست. دیگر برایش تفاوت نمی‌کند که تابلوی او چهره‌ی زیبای زندگی را نشان دهد یا چهره‌ی زشتی آن را. موضوع نقاشی و محتوا و پیام آن از نظر او اهمیت چندانی ندارد. در شعر ملت‌های مختلف، به خصوص در اشعار جدید، به کرات با این پدیده مواجه می‌شویم. همه چیز در خدمت زیبایی ظاهری شعر خلاصه می‌شود. چنین شاعرانی «هنر را برای هنر» می‌خواهند، و تلاش می‌کنند ساحت شعر را از هر گونه تعهد اجتماعی و بیان هر نوع اندیشه اخلاقی تهی کنند. زیرا تلازم تعهد نسبت به موضوع و زیبایی ظاهری می‌تواند موجب ارزشهای بیانی شعر شود و توجه مخاطب را به

موضوع درخشان شعر جلب کند. در چنین اشعاری همه‌ی امکانات زبانی و بیانی در خدمت هیچ قرار می‌گیرند.

اما در اشعار معنی‌محور، شاعر پیش از آنکه به زیبایی زبانی و لطافت‌های تصویری آن بیندیشد، به اندیشه‌ها و معانی‌ای توجه می‌کند که احساس می‌کند مخاطبان برای خوب زیستن، به آنها نیازمندند. چنین شاعرانی با توجه به زمینه‌های فرهنگی، مذهبی و اخلاقی خویش و با عنایت به تجربه‌های پیشین خویش، از زندگی و جامعه انتظاراتی دارند و به دنبال ارزش‌هایی می‌گردند که یقین دارند پای بندی به آنها ضامن سعادت دنیا و آخرت مردم است. آنها با زنده کردن یاد و خاطره‌ی بزرگمردانی که اعتلای مقام انسان و ترویج اخلاق الهی و آسمانی سرلوحه‌ی اهدافشان بوده است. در تلاشند تا افق‌های جدیدی به روی مردم بگشایند و چشم اندازهای دلربایی از حقیقت و زیبایی پیش روی انسانها تصویر کنند. آنها به دنبال انسانند. انسان واقعی و انسان الهی، هر چند که گاه همصدا با مولانا در دل خود زمزمه می‌کنند که:

دی‌شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست

اما هرگز ناامید نمی‌شوند. با استواری و ثبات قدم می‌گویند و می‌جویند و مطمئن هستند که روزی آنرا خواهند یافت.

برای چنین شاعرانی، برعکس گروه اول، زیبایی محتوا و بیان ارزش‌های جاودانه‌ای اخلاقی و آگاه ساختن مخاطب به تعهد اجتماعی اش مهم است. آنها مرثیه‌گوی دل عاشق خویشانند، چنان در اندیشه‌های والای خویش فرو رفته‌اند که ساحت زبان و زیبایی‌های لفظی را به کلی به فراموشی سپرده‌اند. آنچه از زیبایی و طراوت لفظی در شعرشان راه پیدا می‌کند، به صورت طبیعی وارد شعرشان می‌شود. گویا زیبایی محتوا، نارسایی الفاظشان را جبران می‌کند. به راستی پی برده‌اند که

دلفریبان نباتی همه زیور بستند دلبرماست که با حسن خداداد آمد

چنین شاعرانی در انتظار وعده‌ی حق به سر می‌برند و از اینکه بیان و قلم خود را در خدمت زیبایی‌های ظاهری قرار دهند، به شدت ابا دارند.

جناب آقای محمد دانشی به حقیقت در گروه شاعران دوم قرار دارد. گاه به تلفیق زیبایی‌های زبانی و بیانی و اندیشه‌های ناب انسانی روی می‌آورند، ولی بیشتر تعهد و

التزامشان به زیبایی محتوا و موضوع، سبب می‌شود نسبت به زیبایی ظاهری و زبانی بی‌اعتنا شوند. نتیجه‌ی چنین بینشی مجموعه‌ی حاضر است که شامل مدایح، نصایح، دفاع مقدس، کودک و نوجوان، مرثی، ملحقات می‌باشد. شاعر، راه شهیدان و انتقال پیام خون آنها را برگزیده و سعی می‌کند بی‌هیچ ابهامی آنها را منتقل نماید. همین امر، سبب روشنی فضای شعری ایشان شده و باعث شده با انتخاب موضوعاتی خاص و بیان واضح، روشن و مستقیم آنها، عاطفه و احساس خوانندگان خود را برانگیزد و آنها را در مسیر دلخواه خویش هدایت نماید.

محمد رضا صرفی



فهرست مطالب

صفحه	عنوان
مدایح	
۱۷.....	به نام ایزد دانا.....
۱۸.....	در نعت رسول اکرم (ص).....
۱۹.....	قرآن.....
۲۰.....	در مدح مولا امیرالمومنین علی (ع).....
۲۲.....	در مدح بی‌بی دو عالم حضرت فاطمه‌ی زهرا (س).....
۲۴.....	برای حضرت ابوالفضل العباس (ع).....
۲۶.....	در مدح حضرت زینب (س).....
۲۸.....	در مدح امام رضا (ع).....
۳۰.....	درباره‌ی حضرت حجت (عج).....
۳۳.....	درباره‌ی حضرت امام خمینی (قُدَسَ سِرُّه).....
۳۶.....	به مناسبت ورود موفور السرور رهبر معظم انقلاب.....

نصایح

۳۹.....	بهداشت روح.....
۴۰.....	پند و نصیحت.....

- ۴۲..... رنگ خدایی
- ۴۳..... پند و نصیحت
- ۴۵..... جوون خوب
- ۴۶..... پند و نصیحت
- ۴۷..... پند و نصیحت
- ۴۸..... حیا
- ۵۰..... یادتان باشد
- ۵۱..... خواهرم
- ۵۲..... معنی آیه ی «انْ اِشْتَرِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ...»
- ۵۳..... کنتور
- ۵۴..... الگو
- ۵۷..... دین شناسی
- ۵۹..... دشمن چی می خواد

دفاع مقدس

- ۶۳..... یادآوری
- ۶۷..... بیاد لاله رخان
- ۶۸..... بیاد صف شکنان دفاع مقدس
- ۷۰..... قصه ی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس
- ۷۴..... معلم شهیدم
- ۷۵..... به مناسبت هفته ی بسیج
- ۸۰..... یاد همه ی شهیدان بویژه شهید بزرگوار محمود محمدی
- ۸۱..... به یاد همه ی شهیدان به ویژه شهید بزرگوار غلامعباس عرب پور
- ۸۳..... به یاد شهید بزرگوار رضا دادین

کودک و نوجوان

- ۹۳ نعمت گاز
- ۹۳ نعمت آب
- ۹۴ نعمت درختان
- ۹۴ نعمت حیوانات
- ۹۵ نمی شود که ...
- ۹۶ سؤال
- ۹۶ جواب
- ۹۸ نماز
- ۹۹ روزه
- ۱۰۰ اصول و فروع دین
- ۱۰۱ توجه
- ۱۰۲ تقلید
- ۱۰۴ غدیر

مراثی

- ۱۰۹ قصه‌ی کربلا
- ۱۱۱ اربعین
- ۱۱۳ به مناسبت هفتم تیر و شهادت شهید بهشتی و ۷۲ تن ...
- ۱۱۴ در رثاء حضرت آیت ا... حقیقی

ملحقات

- ۱۱۹ نماز
- ۱۲۰ اهمیت نماز

- ۱۲۱.....مسجد.....
- ۱۲۲.....اهمیت حج.....
- ۱۲۳.....روز معلم.....
- ۱۲۵.....مادر.....
- ۱۲۶.....ایتم یه جورشه.....
- ۱۲۷.....رمضان.....
- ۱۲۸.....روزها فکر من.....



مدائح



به نام ایزد دانا

آن حکیم لایزال پایدار
 هست مفتاح و کلید رازها
 دل به او بندم ز غیر او، بُرم
 گویش عفو نما ای پر بها
 ای که هستی گمراهان را مهتدی
 توبه آوردم تو را ای کردگار
 رو سیاه و شرمگینم ای اله
 رد مکن این عبد عصیان خیز را
 بر درت رو کرده ام ای ذوفنون
 بر مگردان نا امیدم از رَهت
 توبه ام پذیر و حاجت کن روا
 از دل من رفع این رنجش نمای
 اوفتادم در مسیر اشتباه
 قدر خود را واقعاً نشناختم
 چشم و گوش و دست و پا از روی عطف
 شکر گویم حمد و تمجیدت کنم
 گوش دادی بشنوم مطلوب را
 می فزاید نعمتان بر نعمتان
 لطفهایت پشت سر انداختم
 من امید عفو دارم ای اله

دفتر آغازم بنام کردگار
 نام او در اول هر کارها
 بایدم اول به او روی آورم
 از گناهانم بخوادم عذرها
 ای خدای لایزال سرمدی
 آمدم با گریه و با اعتذار
 بنده ای خوار و ذلیل و پر گناه
 راه ده این بنده ی ناچیز را
 ای خدا من بنده ای خوار و زبون
 با امیدی آمدم بر در گهت
 رحم کن بر این فقیر بی نوا
 عفو فرما بر من و بخشش نمای
 می کنم اقرار بر وزر^۱ و گناه
 در ره شیطان یقین را باختم
 آن همه نعمت به من دادی ز لطف
 تو زبان دادی که تمجیدت کنم
 چشم دادی تا به بینم خوب را
 خود بفرمودی که شکر نعمتان
 لیک قدر نعمتت نشناختم
 حالیا هستم پشیمان از گناه

پاییز ۱۳۸۷

در نعت رسول اکرم صلی ... علیه و آله

ای که بر طارم^۱ اعلا شده نامت زینت
افتخاری تو برای همه ی کون مکان
بر بزرگی تو، این بس که بفرمود خدا
خلقت جن و ملک در گرو نور تو بود
گر شیاطین شده از بهر سلیمان خادم^۲
کوثری کرده عطا بر تو خدا در عالم
لاجرم چشمه ی جوشان ولایت تا حشر
عیسی مریم اگر زنده نموده مرده
مر کلیم ... اگر آن ید و بیضا دارد
اندر آن روز دعا در نظر مدعیان
حُسن خُلُقِ تو سَبَقِ یافت ز خُلُقِ رُسُلان
هم بدرگاه تو جبریل امین کرده خضوع
حسن یوسف به تو ختم است تو ختم حُسنا

قُبّه ی عرش بود تکیه گه و بالینت
ز آن سبب سیر بدادند به علیینت
لفظ لولاک بود شأن تو و آیینت
رمز خلقت شده آن نایره ی دیرینت
مر تو را اهل فلک جمله کند تمکینت
حسینش شده قربانی راه دینت
سیلان می کنداز دامن آن خوش طینت
زنده کرده است جهان رایحه ی مشکینت
مات از شقّ قمر مدّعی مسکینت
بر فلک هیمنه ی آل تو و یاسینت
آیه خُلُقِ عظیم است بر آن تضمینت
با اجازت شده عزریل سر بالینت
انبیسا جمله نمایند بدان تحسینت

۱۳۷۴

۱. آسمان

۲. اشاره به آیه ۳۷ سوره صافات شیاطین برای حضرت سلیمان بنایی و غواصی می کردند.

قرآن

قرآن کتاب وحی و چراغ هدایت است
از عطر آیه آیه ی آن این مشام جان
قرآن بود چو سفره ی گسترده ی خدای
قرآن جلادهنده بود قلب تیره را
قرآن بود کلام خداوند لایزال
پس عمر رفت و نامه ی حق را نخوانده ام
شرمنده ام به نزد خدا روز واپسین
اکنون شروع کن ز چه نومید می شوی
در این مه صیام که ماه خدا بود
تصمیم نو بگیر تو در فهم این کتاب
با جدّ و جهد فهم نما آیه های آن
امشب بخواه پوزش و قدری درنگ کن

قرآن صحیفه ایست که بر خلق آیت است
زنده شود چو از طرف حق عنایت است
از بهر هر نشستہ بر آن خود کفایت است
آیات آن نجات بشر از جنایت است
درهای رحمت از سوی او بی نهایت است
من را چه هست فهم و کجایم درایت است
قرآن غریب نزد من بی کفایت است
قرآن خودش در این عمل از تو حمایت است
قرآن شناس شو که چراغ هدایت است
سرمایه ای برای تو روز شکایت است
گر این شود نصیب مر آن را عنایت است
قرآن شناس شو که چه زیبا درایت است

شهریور ۱۳۸۷

رمضان ۱۴۲۹

در مدح مولا امیرالمومنین علی (علیه السلام)

علی ای شمع شبستان وفا
علی ای همسر زهرای بتول
ای که زبید به تو نام حیدر
خضم دون از تو شده مکمن^۱ سوز
اشک افشان به تو ماه و مریخ
در ره عدل و عدالت مقتول
ای که بودی به صبوری مامور
علی ای گنج مواسات و وقار
بر تو آسرار نبوت معلوم
علم عالم به درت گشته خجل
خون دل خورده ای از لوم ملوم
منتظر چشم فقیر از توبه شام
جان دشمن ز خروشت بر لب
پرورش یافته از تو حسین
پروراننده ی شاه شهدا
ذات تو یافته از عدل سرشت
گشته ی معدلت اندر محراب
ای که محراب شد از خون تورنگ
مهر بر درب عدالت هشتند
چون شده گرد یتیمی به حسین
زینب از مرگ پدر قالی داشت
یاور دین محمد(ص) به کمال
عشق حق کار شب و روز تو بود

علی ای مظهر اسماء خدا
علی ای باب و در علم رسول
علی ای فاتح بدر و خبیر
علی ای صف شکن و دشمن سوز
علی ای صابرِ ظلم تاریخ
علی ای یاور اسلام و رسول
علی ای صاحب حلم مشهور
علی ای معدن جود و ایثار
علی ای جامع انواع علوم
علی ای نام تو آرامش دل
علی ای سوخته ی ظلم ظلوم
علی ای چشم نخوابیده به شام
علی ای حیدر کرار لقب
علی ای حیّه در بدر و حنین
علی ای آیت حق نور خدا
علی ای ساقی کوثر به بهشت
علی ای هازم اهل احزاب
علی ای کشته ی جهل و بیرنگ
آن شبانگه که علی را کشتند
قدسیان گشته پر از شیون و شین
آن شب آن خانه عجب حالی داشت
ای پدر، ای که بُدی در همه حال
درد دین، درد جگر سوز تو بود

ای که بودی تو چه مظلوم و حلیم
 بودی از غصه در اندوه و گرب
 دومین نور ولایت بودی
 چهره ماه تو گردید گذر
 خانه بی مادر و بی بابا شد
 از وجود تو چه سرخوش بودم
 مادرم وای، که بابا هم رفت
 دل خود را به کجا خوش سازم
 ز آنهمه رنج و دلِ خونی تو

تابستان ۱۳۸۶

بنده ی خاص خداوند کریم
 ای که از بهر یتیمان عرب
 تو ترازوی عدالت بودی
 ای که خون دل تو ریخت ز سر
 ای پدر، زینب تو تنها شد
 رفت مادر به تو دل خوش بودم
 رفتی و جان زتن ما هم رفت
 بعد از این با که بگویم رازم
 می کنم یاد ز مظلومی تو

در مدح بی‌بی دو عالم حضرت فاطمه‌ی زهرا(س)

بارالها کن تو یاری این حقیر
تا به تحریر آورم با صد امید
دست من کوتاه وساحت بس بلند
خود نباشد دست من را آن توان
کی رسد من را که گستاخی کنم
بر تو گویم محض اصحاب کسا
از مقام بس منیع فاطمه
چونکه جويا شد فرشته از خدا
در جواب آن ملائک گفت حق
گفت، باشد فاطمه باباب خویش
فاطمه، خود با حسین وبا حسن
این مقام شامخ زهرا بود
مطلبی دیگر شنو از این مقام
چون اراده از سوی دادار شد
خود خدیجه بد زنی با عشق و شور
بُد خدیجه از زنان نامدار
بود او که یاری صدیق وبا وفا
او تمام هستی اش را وقف کرد
پس پی میلاد آن دخت سپید
شد مقرر بر رسول آخرین
تا چهل روز از خدیجه دور باش
بعد چل روز آن دو انسان برین
منعقد شد نطفه ی پاکِ طهور

تا به تحریر آورم ما فی الضمیر
شَمّه ای گویم ز زهرای شهید
آن مقام قدسی واین مستمند
تا نویسم وصف آن دُرّ گران
بهر نور نور نساخی کنم
وآن مقام شامخ بدر الدجی
دخت پیغمبر، رسول خاتمه
گو، که می‌باشند در زیر کسا؟
فاطمه را بر همه داد او سَبَق
فاطمه با شوی خوش انساب خویش
پنج نفس طاهر از رجس وفتن
نور او از حضرت اعلا بود
از بزرگیهای بانوی بنام
حمل زهرا بر خدیجه بار شد
بنده حق و مسلمانان غیور
زیرک و باهوش و کوش و کامکار
بهر پیغمبر انیسی با صفا
در ره اسلام بی حد صرف کرد
این خطاب از مصدر اعلا رسید
ای پیمبر بستری تنها گزین
از نشستت با حرم معذور باش
با اجازه ی حق شده با هم قرین
تا ییابد دُخت پیغمبر ظهور

بود تالی نبی از هر نظر
 کفو هم بودند و نوران خدا
 نور او بعد از نبی نور سراسر است
 فاطمه نور خدا در نشأتین^۱
 خادم درگاه او جن و ملک
 می کند معراج هنگام نماز
 عرشیان مات نیاز فاطمه
 فاطمه آن تشنه ی ذکر و سجود
 فاطمه در بندگی بُد بيمثال
 او انیس جان و روح احمدی است
 تالی قرب رسول حق مدار
 بس سلام آورد جبریل امین
 او که شد مقتول در راه والا
 موقع در کمال زندگی
 دردهای سینه و پهلو کنار
 دل به تقدیر خداوندی نهاد
 کای علی، رفتم من از دار فنا
 بلبلان خوش نوایم را به تو
 کار دفنم را تو شب انجام ده
 بهر تشییع و سر قبرم نشست

فاطمه، یعنی زنی والا گهر
 فاطمه، جفت علی مرتضی
 فاطمه، خود بضعه ی پیغمبر است
 فاطمه، ام الحسن، ام الحسین
 منجلی از نور او چرخ و فلک
 فاطمه، اندر عبادت یکه تاز
 قدسیان محو نماز فاطمه
 فاطمه، آن بانوی ایشار وجود
 فاطمه، آن بحر عرفان و کمال
 فاطمه محبوب حی سرمدی است
 قرب آن حضرت به نزد کردگار
 بارها از سوی دادار مبین
 سوی زهرا بنده ی خاص خدا
 او که در اوج بهار زندگی
 از غمان ورنجهای بی شمار
 خود بشد رنجور و در بستر فتاد
 پس بگفتا با علی مرتضی
 می سپارم بچه هایم را به تو
 غسل و کفنم را تو شب انجام ده
 تا نیابند آن کسان خود پرست

برای حضرت ابوالفضل العباس (ع)

الگوی زیبایی و عشق و جمال
 آن دلاور مرد و کان همدلی
 معدن جود و کرم، گنج وفا
 بحر لطف و بحر عشق، آن خوش مرام
 پرورش یابنده ی بیت یقین
 آن شهید راه اسلام و ولا
 از وجود آن که بُد قرصِ قمر
 مرد ایشار و کمالات و ودود
 بندگی او سوی حق گشته تام
 تابع امر علی بود آن شجاع
 می نمود او خوش اطاعت از حسین
 کل دنیا در نگاه او کمین
 غیرت و مردانگی کردش سجود
 چون فضیلتها از ایشان جان گرفت
 همچو عباس علی، مرد، وقار
 می شود از شرم، رویت پر عرق
 رادمردی، عبدِ ربّی، مقبلی
 تشنه کامی برادر، شد به یاد
 شد ادب از خجلتش اندر حَجَب
 که ادب در پیش او تعظیم کرد
 این چنین او بهر حق ارزش نهاد
 می خورد سوگند، از روی یقین

حضرت عباس، الگوی کمال
 دل سپارم من به عباس علی
 راد مردی از تبار انبیا
 دُرّ دریای کریمی و کرام
 اوست فرزند امیرالمومنین
 آن جوانمرد غیور کربلا
 حبّذا^۱ برباغ اسلام این ثمر
 مرد احسان و کرامت، مرد جود
 غیرت و مردانگی در وی تمام
 امر پیغمبر برای او مطاع
 تابع امر حَسَن آن نور عین
 اعتبار و آبروی مسلمین
 گوی سبقت از جوانمردان ربود
 بوفضایل را لقب از آن گرفت
 گو به دنیا، گر که داری تو بیار
 کل تاریخ جهان را زن ورق
 چون ندارد مثل عباس علی
 روز عاشورا به شط چون پا نهاد
 او نوشید آب را خود از ادب
 در کجا داری سراغ اینگونه مرد؟
 دستهای خود براه دین بداد
 این سخن باشد از آن مرد متین

باز، از دینم حمایت می‌کنم
از ولایت دارم این اندیش را

گر کنید این دستها قطع از تنم
من مطیع مر امام خویش را

زمستان ۱۳۸۶



در مدح حضرت زینب(س)

ریحانه‌ی دخترِ پیمبر
 آن مظهرِ صبر و استقامت
 سرخیلِ سخنوران نامی
 آن بانوی با کفایت و راد
 زینب که بی‌دینت باب
 هنگامه‌ی خون و برقِ شمشیر
 زد داد، که ای گروهِ بدکار
 در بین شما، مگر مسلمان
 دانید که جنگ با که دارید؟
 اینست حسین(ع)، ابن زهرا
 دُرّانه‌ی حضرت رسول(ص) است
 آن معدن رنج و کانِ اندوه
 در مجلسِ دشمنِ دغَل باز
 ای دشمنِ دین و نسلِ احمد؟
 اکنون چه شدت مر شمارا؟
 در پاسخ آن کثیفِ بدکار
 فرمود که ما فدای دینیم
 ما را نبود غم از شهادت
 ما اهل شهادت و شهیدیم
 ما در ره دوست جان سپاریم
 اما تو بدان که مهلت حق
 آن نیست ز روی خیرخواهی

آن کو، به دهان، زبان حیدر
 آن معدنِ غیرت و شهامت
 کوبنده‌ی ظلمت و مناهای
 آن زن که توان او، خداداد
 دردا که چگونه گشت در تاب
 زینب تو نگو، که یک جهان شیر
 غفلت زدگان ننگ و بیچار
 نبود، که چنین کنید عصیان
 شرمی ز خدا و حق ندارید؟
 فرزند علی و آل طه
 فرزند عزیز او بتول است
 مانند پدر، دلیر و نستوه
 اینگونه سخن نمود آغاز
 آزاد نمودتان، محمد(ص)
 کارید به بند خویش ما را
 که، گفت، خدا نمودتان خوار
 جز زیب و جمال را نینیم
 از حق برماست این کرامت
 غمنامه‌ی دهر را خریدیم
 با کی زعدوی حق نداریم
 بر ناشرِ ظلم و رسمِ ناحق^۱
 هست آنکه فزون کند مناهای

۱. اشاره به آیه‌ی ۱۷۸ سوره‌ی آل عمران «آنان که کفر ورزیدند و ما مهلتشان دادیم، گمان نبرند که با این مهلت خیر برای آنها خواستیم، بلکه مهلت دادیم تا بر کفرشان افزوده شود».

کس نیست تو را معین و یاور
 مائیم و مقام لطف باری
 زینب که زبان باب، در کام
 ز آنها شده خورسعد آفل^۱
 کرد این سخنان بیان، علی وار
 شد پنبه تمام رشته هاتان
 کوفتح؟ خرید ننگ کردید
 کاینک به اسارت شمایم
 شادید شما؟ کجاست ایمان؟
 زالماس دو دیده اشک می سفت
 اشک آمد و خنده ها فرو خاست
 گریید که خنده رخت بر بست
 لرزید بخود یزید بدنام
 هنگامه ی جشن، گریه از چیست؟
 او نطق کند برای حصار
 خاموش کنید دخت حیدر
 آن بی خبران رذل^۲ مزدور
 نزدیک وی و برابر او
 فریاد زد و خموش گردید
 آرام دلم عزیزم مادر
 من سالمم ای وفا کجایی
 سر را، که بگشت خون، جاری

پاییز ۱۳۸۶

اندر صف حشر و روز محشر
 دوزخ بنماید از تو یاری
 در منظر عام مردم شام
 رو کرد به آن گروه غافل
 بعد آنکه نمود یار دادر
 ای مردم شام، کووفاتان؟
 دانید که با که جنگ کردید؟
 ما آل رسول مصطفاییم
 کشتند حسین را لعینان
 زینب که از این خطابه می گفت
 ناگاه غریو^۲ و گریه برخاست
 فرمود که ننگ بر شما هست
 از گریه و داد مردم شام
 پرسید که این غریو از کیست؟
 گفتند که زینب است علی وار
 دستور بداد هر چه زودتر
 آن غافلکان از خدا دور
 بردند سر برادر او
 زینب چو سر حسین (ع) را دید
 آنگاه بگفت ای برادر
 تو در ره دوست جان فدایی
 پس کوفت به چوبه ی اماري

۱. بدبخت شدند.

۲. فریاد، آه و ناله.

۳. پست، فرومایه.

در مدح امام رضا (علیه السلام)

ای مظهر عشق حق پرستان
از طلعت نور تو شد ایران
ای پاره‌ی جسم و روح زهرا(س)
این بارگهت بهشت دنیاست
عشاق تو هم زشرق وهم غرب
خاکِ درِ آستان و درگاه
تو حجت حق در این دیاری
از یمن^۱ وجودِ اظهر تو
ایران شده کشور خدایی
از شهر و دیار دور و نزدیک
تبریک بخود بخاطر تو
بالند بخاطر امامت
تو نور امید مردمانی
درگاه تو درگه الهی است
تو آینه‌ی خدا نمایی
تو نور رسولی و رسولان
چشمان تمام اهل ایران
ایران شده کشور امامت

ای ماه منیر، در شبستان
روشنگر این جهانِ ویران
ای نو گل باغ عشق طاها
هم مأمن عاشقان ... است
از تو طلبند دفع هر کرب
كُحْلِ بَصْرِ عَوَامِ و آگاه
بس موهبتی زسوی باری
پاسِ حرمِ مظهر تو
مشهد شده مرکز رضایی
آیند برای عرض تبریک
گشتند از اینکه زائر تو
بینند زتو بسی کرامت
فریاد رس ستمکشانی
یعنی که پناه بی پناهی است
تو مظهر لطف کبریایی
در کشور ماشدی تو مهمان
فرش رخت ای عمود ایمان
موسیِ رضا در او امانت

۱. سرمه چشم

۲. مبارکی

شد دور بلا و دفع، هر شر
 سلطان رضا، یَمِ مواساست^۲
 از لطف رضا و مهدی او
 اینجا بشکسته در همه جنگ
 این عبد ذلیل را ز غرقاب
 از کوه گناه من تو بگذر
 حاشا که برانش از این در

زین یمن وجودِ فیضِ اکبر^۱
 چون مُلک از آن ابنِ مواساست
 از هر خطری شده فراسو
 دنیای نفاق و کبر و نیرنگ
 یاربِ رضا ز لطف، دریاب
 کن عفو مرا بحق این در
 مهمانِ حریمِ پورِ حیدر (ع)

مشهد

آذر ماه ۱۳۸۳

۱. از برکت وجود این دستاورد بزرگ

۲. درباری محبت و دوستی

درباره‌ی حضرت حجت (سلام ... علیه)

جزء جزء این جهان بر نظم داد
 خود تو از شمس و قمر، آن را بین
 از بر هر خلقتی حکمت پدید
 حکمتی در خلقت باران و ابر
 چون طمع ورزید شیطان، پست شد
 شد فرشته در گهش را حاجبان^۱
 داند اندر خشکی و دریا چه است
 زانکه حق دارد بر آن اشراف سخت
 آگه است از جنبشش حی مبین
 هیچ تری، هیچ خشکی بی گمان
 ز امر حق اندر کتابات مبین
 کل موجودات حمیدش کنند
 تا به انجام آورد آن را مدام
 بر همه انواع خلقت او سر، است
 پس بود مسؤول در هر خیر و شر
 با هدایتها، رهند او از خطر
 آمدند از سوی حق بر مردمان
 خود سر و بی هادی و بی در کجا

خالق هستی چو این هستی نهاد
 نظم حاکم بر جهان اصلی یقین
 هیچ جزئی بی هدف نا آفرید
 حکمتی در خلقت خشکی و بحر
 ملک هستی از کُن^۱ او هست. شد
 آدم از نجات^۲ او جان یافت جان
 آن کلید غیب در دست خداست
 هیچ برگی نیست ریزان از درخت
 ذره ای جنبد در اعماق زمین
 الغرض نبود در این مُلکِ گران
 نام آن ثبت است از روی یقین
 کل اشیا ذکر و تسبیحش کنند
 کرد تعیین وظیفه هر کدام
 لیک برانسان وظیفه برتر است
 داد انسان را خدا عقل و نظر
 کرد ارسال رُسل بهر بشر
 یک به یک پیغمبران در هر زمان
 تا نباشد این بشر بی رهنما

۱. اشاره به آیه ۸۲ سوره‌ی یس چون خداوند برای خلق چیزی اراده فرماید کافی است که بگوید «کُن» (بشو) پس بی درنگ موجود می‌شود.

۲. بوهای خوش، نسیم‌های خوش

۳. غلام، پرده دار

دین او پیوسته و سرمد^۲ بود
 چون که صد آمد نود هم پیش ماست^۳
 مثل قرآن خود کتابی کس ندید
 تا بدانند راه خیر از راه شر
 سیزده نور درخشان و مبین
 از زنان عالم او اعلا بود
 هم امام اولین بعد از رسول
 یازده نور خدا اندر زمین
 شد به دست دشمنان دین شهید
 مهدی موعود، آنهم درنهان
 تا نگردد ارض از حجت جدا
 گر شود خالی زحجت این زمین
 می‌شود دنیا سراسر زیر و رو
 باعث آرامش این ما سواست
 اوست مهدی دائماً با ما قرین
 غافلیم از او و او با ما قریب
 ای دوی درد مندان رخ نمای
 منتظر بهرت در این دنیای تار
 در فراقت دیده‌ها بر در کنیم

آخر پیغمبران، احمد بود
 نام احمد نام جمله ی انبیاست
 معجز او هست قرآن مجید
 هست قرآن نامه‌ی حق بر بشر
 همره قرآن و ختم مرسلین
 همره او دخترش زهرا بود
 بعد از او باشد علی کفو^۱ بتول
 شد زنسل این دو معصوم برین
 ده نفر زین یازده نفس حمید
 ماند تنها حجت آخر زمان
 این نهان یک مصلحت بود از خدا
 این قراری هست از حی مبین
 اهل خود را می‌برد در خود فرو
 پس امام آخرین نور خداست
 دافع هر مشکل از اهل زمین
 او میان ما و ما از وی غریب
 ای امید ناامیدان رخ نمای
 شیعیانت تا به کی در انتظار
 تا به کی باید که بی تو سر کنیم

۱. همتا، نظیر، مانند

۲. همیشگی، دائم

۳. منسوب به مولوی

تابه کی کوریم از دیدار تو
مالک دنیا کلاغان گشته اند
تو بیا تا شیعیان را سربه سر
روی بنمای انیس بی کسان
رخ نما ای رهرو پیغمبران
رخ نما ای رهرو راه علی
رخ نما ای رهرو راه حسین
رخ نما ای یادگار کربلا
در عزای جد مظلومت مدام
گریه‌ها بر عمه ات زینب کنی
براسیری وی از عمق وجود
کی می آیی تا که جان قربان کنیم
کی می آیی ای امید زندگی
تو بیا تا زندگی آسان شود
تو بیا تا عقلها کامل شود
تو بیا تا ملک هستی جملگی
تو بیایی جان جان را جسته ایم
خود دعا کن تا که گردد مستجاب

تابه کی محروم از گفتار تو
زاغه کان، خود نغمه خوانان گشته اند
وارهانی از کف دونان شر
لب گشایی کن لبان دُرفشان
ای بجا مانده از آن نام آوران
ای که از نورت جهانی منجلی
حجت اعلای حق در نشأتین
ای که می گریی تو هر صبح و مسا
ندبه‌ها داری که نا گردد تمام
روزهایت در غم او شب کنی
نالها داری سراسر درد و دود
این جهان را دولت قرآن کنیم
ای وجودت سمبل آزادگی
لانه‌های کرکسان ویران شود
مومنان را لطف حق شامل شود
گلستان گردد از این ویرانگی
والله از دوری تو دل خسته ایم
دیده بر راهیم با چشم پر آب

درباره‌ی حضرت امام خمینی (قُدّسِ سرّه)

امام نور محمد (ص) مسیح ثانی بود
 درو کننده‌ی نمرودیانِ دانی بود
 فنا کننده‌ی فرعونیانِ جانی بود
 معلمی به سوی آبِ زندگانی بود
 برای مردم در بند، مژدگانی بود
 که پاکباز وی از این جهان فانی بود
 برای راه شهادت عجب نشانی بود

امام، جلوه‌ای از حی لا مکانی بود
 امام، بت شکنی از تبار ابراهیم
 امام موسی فرعون ستیز قرن اخیر
 امام، خضر زمان تا به چشمه‌های حیات
 امام، نائب برحق حضرت مهدی (عج)
 امام، قلّه‌ی ایمان و عارفی واصل
 امام، قافله سالار شاهدان شهید

خرداد ۱۳۸۷

غدیریه^۱

تکلیف شد بر عقل کل، اعلام امر مرتضا
 ساقی، رسول آخرین، نوشنده شاه اوصیا
 منبر بسازد از قَتَب^۲، بر نصب فخر اولیا
 از نور سلطان رُسل، چون جَنّت و عَدنِ خدا
 جبریل داده این نداء، کامد امیر لافتا
 هر بندی گشته یله، تبریک بر روز ولا
 غِلْمان^۳ به صد پیوستگی، غرق سروراند و صلا
 بر فطرت نیکوسرشت، این ذوق گشته بر ملا
 استارگان شد سورشان، در آن همه شور و نوا
 اندر غدیر پر ظفر، بر امر و حکم مصطفی
 مقصود ایزد باز شد، ز ارسال خیل انبیا
 از صدر تا یوم الولی، بوده ولای مرتضا
 گفتا به آواز جلی، این جمله را با صد صفا
 اکنون بدون گفتگو، داند علی را پیشوا
 باشد شمایان را ولی، حکمش بود حکم خدا
 کز هر نبی و هر ولی، کرده است نورش امتدا

شد وحی، از خَلَقِ کل، بر احمد آن ختم رُسل
 در بزم خیر المرسلین، آن شهسوار ملک و دین
 در بازگشت از بیت رب، شد امر بر میر عرب
 گشته غدیر از بوی گل، از عطر روحانی مُل
 از هر طرف بانگ و نوا، تکبیر مردان و نساء
 در عرش باشد غلغله، در فرش شور و هلهله
 حوران جنت جملگی، در شادی و دلدادگی
 بر چشمه ساران بهشت، بر هر چه باشد جزء کشت
 شمس و قمر مخمورشان، گشته مضاعف نورشان
 جن و ملک نظاره گر، بر کاروان خوش سیر
 آنکه که منبر ساز شد، کار رسول آغاز شد
 مقصود حسی سرمدی، از بهر ارسال نبی
 آنکه رسول احمدی، بگرفت بازوی علی
 هر کس منم مولای او، من رهبر والای او
 بعد از من او، یعنی علی، دنیا ز نورش منجلی
 آن یار مظلومان علی، حامی محرومان علی

۱. این قصیده را به تقلید از قصیده‌ی غدیریه‌ی جیحون سروده ام.

۲. جهاز شتر

۳. خدمتکار بهشتی

آن کو که داده از قدر، گردن به فرمان قضا
 علمش گرفته در کمین، دنیای پیدا و خفا
 دانای اسرار جهان، باشد علی پر بها
 فخر تمام انبیا، حیدر، علی، فرخ لقا
 آن کو فروشد جان به رب، خواهید مولارا به جا
 عمرو اوفتاد از پا و سر، از ضربت خیر الورا^۲
 دنیای پیدا و خفی، بر کند در را خود ز جا
 دشمن بشد خوار و غریم، از قدرت آن لافتا
 الگوی نظم است و نسق، محبوب رب کبریا
 آن گشته ی قوم جهول، او دشمن کبر و ریا
 بخشنده ای بس محترم، گشته سرآمد در سخا
 تسلیم بر امر قضا، حامی دین تا انتها

زمستان ۱۳۸۶

آن یاور خیر البشر، آن آگه از هر خیر و شر
 آن نور حق اندر زمین، آن وارث دین مبین
 شاه زمین و هم زمان، آگه ز پیدا و نهان
 آن محوذت کبریا، الگوی عرفان خدا
 در آن شب پرتاب و تب، هنگام هجرت از کرب
 در یوم خندق کن نظر، جنگ علی با آن قدر^۱
 در جنگ خبیر آن علی، آن کو ز نورش منجلی
 یاران در آن امید و بیم، مبهوت آن کار عظیم
 آن قاسمِ ارزاق حق، در عدل بگرفته سبق^۳
 او بُد برادر بر رسول، هم کفو زهرای بتول
 او بحر و دریای کرم، ساقی کوثر در ارم
 آن هادی دین خدا، الگوی صبر و هم رضا

۱. توانا، بر طاقت

۲. از بهترین انسانهای روی زمین

۳. پیشی گرفتن، جلو زدن

به مناسبت ورود موفور السرور رهبر معظم انقلاب

حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای به کرمان

یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم^۱
توفیق، او بداد به دیدار رهبرم
شکرانه از چنین سببی بر خدا برم
جانا قدم گذار به چشمانم و سرم
شادی معنوی است، ندانم چه بشمرم؟
حاشا که عشق روی تو افتد ز خاطر
فرصت شود که راز بگویم به دلبرم
از بخت کار ساز، در این امر شاکرم
بس شکر گویم اینکه کنونی تو در برم
بر خوان سرود عشق به گلبنگ حیدرم
از این قدوم سبزی، خدا را ثنا گرم
ای آشنا، در آی، که بس چشم بر درم
جانباز انقلاب، فدایت تن و سرم
هین مرهم آمد از ره و دلدار در برم
دیدار اوست آب، برین سوزِ اخگر
از شوق پر کشند که آمد مسافر
ای نایب الامام فدای تو پیکرم

جوزا^۱ سحر نهاد حمایل برابرم
سایم بر آستان الهی سرِ سپاس
اینک فراق رفت و وصالت نصیب شد
ای آفتابِ حُسن، به کرمان خوش آمدی
شادی دیدن تو نیاید بوصف از آنک
چون جرعه نوش بزم تو گشتم زهی سپاس
در این خجسته روز که دیدار حاصل است
باور نبود اینکه میسر شود حضور
شوق لقای یار همیشه بیاد بود
ای عندلیب گلشنِ حُسنِ محمدی
کرمان ز شوق روی تو غرق نشاط شد
کرمان بود دیار شهیدان سرفراز
خوش آمدی به شهر شهیدان، بگویمت
گویم به خانواده شهیدانِ دل دو نیم^۲
او یست یادگار شهیدان و شاهدان
حق باوران کوی صفا و شمیم عشق
جانها صفا گرفت ز عطر وجود تو

بهار ۱۳۸۴

۱. نام برج سوم از دوازده برج فلکی

۲. دل سوخته

۳. این قصیده را با استقبال از شعر حافظ (جوزا سحر نهاد حمایل ...) سروده ام.

نصائح



بهداشت روح

ز دست بعضیا می شم کلافه
برایم فی المثل این امر بهداشت
بها می دن به بهداشت غذایی
مدق بودن به امر خوردنیها
قبول است این که مردم باید
رعایت کردن بهداشت جسمی
ولی ماتم که این افراد باهوش
بکلی غافلند از این مقوله
تو که بر جسم خود وسواس داری
نمایی حفظ خود از هر گناهی
چگونه ناگهان خشم بگیرد
چگونه با دروغ و تهمت فحش
گناهی گر کنی، خوردی زباله
خر عیسا به لطف در رفاه است
خر عیسا بود این جسم و جان
تو چندان که خر را فریب سازی
کنون آگه شدی ز این رمز و رازان؟
در آنجا خود نظر بر جسم و روح است

ز حرفا و ز کردار گزاره
به افراط آمده بهر نکو داشت
و بیش از حد در آن هستند سعی
بود بهداشتی نوشیدنیها
کنند آن را رعایت چون که شاید
بود امری مهم نه کار اسمی
غذای روحشان گشته فراموش
که این امر از مهمات و اصوله
غذای روح خود را پاس داری؟
کنی پرهیز از وزر و مناهی
و انسائیت ناگه بمیرد
کنی بهداشت روحی را فرامش
شود بهداشت روحی زیر پا، له
خود عیسا ز دست غرق آه است
بلی، عیسا بود روح و روان
به عیسایت نظر کن تا نبازی
که منظور از غذا چه بود به قرآن؟
توجه کن که امری پر فتوح است

پند و نصیحت

نگاه دار زبان را، که تانسوزد جان
 کمک مکن به زبان، عقل را بده میدان
 غنیمتی است الهی، تو قدر آن می‌دان
 عظیم موهبتی گشته، از سوی رحمان
 تأملی بنما، تا که عقل، گیرد جان
 نموده عقلِ خودش را، حقیر و سست و عنان
 به عقل خود بده فرصت مکن ورا زندان
 قضاوت از روی تعجیل، آبرو و بطلان
 نه اینکه از روی احساس واکنی تو زبان
 که این زبان پراحساس، می‌گند بنیان
 که جزء جزء سخن، در قیامت است عیان
 دهان خویش مکن پر ز آتش سوزان
 دهن به بند ز گفتار و کم بگو هذیان؟
 چگونه اینهمه غیبت شود ز تو جبران؟
 هدیه ایست الهی، تو قدر آن می‌دان
 بشرط آنکه نتازد به عقل و هم ایمان
 سخن دو گانه مگو در حضور فرزندان
 بین تعادل تو نیست باقی و یکسان
 کرا تو دشمنی و دوست با که، ای انسان؟
 درنگ کن به سخنها، سپس بگو به کسان
 به مؤمنان خدا جو، در آیه‌ی قرآن
 مکن قبول به زودی، نما در آن ایمان^۱

زمنجیق زبان، بارد آتش سوزان
 زبان بگیر بدن‌دان، که تا شود محبوس
 زبان اگر که به فرمان عقل باز شود
 زبان که در ره خالق به گفتگو آید
 مگو سخن به گزافه، ز روی احساسات
 هر آنکسی که به احساس خود بها بدهد
 مزین تو دست به کاری ز روی احساسات
 شتاب و، کارز احساس، امر شیطان است
 تأملی بنما، وانگهی سخن پرداز
 مباش در پی احساس و کن تو اندیشه
 هزار نکته ی باریکتر ز مو، اینجاست
 مکن به اهل دیانت تو اینقدر توهین
 کسی نگفت به تو، باش بی صدا، ساکت؟
 برو به نزد خدا، توبه کن از این اعمال
 مسلم است، که احساس نیز جای خودش
 بجای خویش، شد احساس امر نیکویی
 تو ای پدر، و توای مادر عزیز و گرام
 تو روزی از پی اینی و روزی از پی آن
 گهی تو دوست شوی عمرو را و گاهی، زید
 مباش گوشی و هر حرف را مکن تو قبول
 برای اینکه خداوند می‌دهد دستور
 اگر که فاسقی آرد به نزد تو خبری

کنند مدعیان، سوء استفاده، از آن
سخن فقط به تو گویند چون بری فرمان
به هر سخن بسیاری، بدون وقت و زمان
چرا مرا بسپردی به حرف نادانان
نه هر که حرف زند، گوش تو ببرد فرمان
نشین ز روی ارادت، به نزد دانایان
تکبری است، ترا کرده بی سر و سامان

اگر که گوش خودت را به هر سخن سپری
تو چون که شهره شوی نزدشان به احساسات
نموده ای تو چه بی قدر، گوش جانت را
کند گله ز تو این گوش در صف محشر
همیشه گوش به گفتار عالمانه بده
تو چون احاطه نداری به علم دین و کمال
نگو، که من خودم استاد دین و اخلاقم

زمستان ۱۳۸۶



رنگ خدایی

ای دل مباحش بی هوس از یار آشنا
 آری، هوای دوست رساند ترا به اوج
 دوری مکن تو از حرم عشق ای عزیز
 پیوسته در حریم خدا، گام زن از آنک
 رندانِ جرعه نوش چه رندانه پر زدند
 قدر دیار دوست بر آنان شد آشکار
 عشقی فزون از آنچه تو گویی بشد عیان
 کالای تو، ولو که بود قیمتش کمین
 درگاه حق همیشه بود در گه امید
 کالای دل شکستگی اینجا بود گران
 داری اگر دل شکسته، بیاور که قیمتی است
 هر چیز بشکند رود از دست صاحبش
 دستش شود پراز نَعْم ذات کرد گار
 حاجت روا شود ز خداوند لایزال
 رمز شکستگی دل از عشق حاصل است
 عاشق شو و بشوی دلت را، ز مهر غیر
 عشقت به دیگران اگر از حق گرفت رنگ
 عشقی که نیست رنگ خدایی در آن چه سود؟

بریاد او بزی و مکن خویش را جدا
 نفعات عشق یار، رسد بر تو، موج، موج
 گرد حریم باش و مکن ذره ای گریز
 اینجا جواب می شنود هر که کرد بانگ
 بر گرد کوی دوست چه مستانه سر زدند
 پس بی درنگ گشته بدان سوی رهسپار
 از سوی حق گرفت تمام وجودشان
 چون عرضه داشتی، بخزندش بسی ثمین
 در گمراهی است آن که از آن گشته نا امید
 بازار خود فروش، کساد است ویی نشان
 عرضه نما، که جای فروش و غنیمتی است
 جز دل که گرشکست، زهی بخت صاحبش
 از برکت دل شکسته و چشمان اشکبار
 بر هر دل شکسته دهند این چنین مدال
 عاشق اگر شوی به خدا، اینت عامل است
 جز مهر حق دگر ندهد هیچ مهر خیر
 عشق مقدس است، که خالی بود ز رنگ
 ننگین محبتی است تراویده از جمود

پند و نصیحت

می‌نمایم به شما من سلام
 دور، ز هر نوع، کسالت باشین
 گرچه شماها خودتان آگهید
 هست محبت ز بهین^۱ چیزها
 هست محبت به از اینها یقین
 ساعتی بازی بکنین با اونا
 می‌شوند اونا، دچار اشکله
 زندگی بی نظم و پر ریخت و پاش
 بابا هم می‌ره به توی اداره
 نه مامانی نه بابایی تک و تک
 پدر نگو، کارگر پر مشتری
 نمی‌پرسه که بچه در چه حاله
 دل‌های پاک و صاف و بی‌بھونه
 بازم تنها، انگار که اون بی‌کسه
 پرسه اون درس خونه یا ضعیفه
 پشت رایانه می‌ره و می‌مونه
 فیلمش چیه؟ مفیده یا چینه
 آهسته بازی می‌کنه بی‌چاره
 میخوان اصلاً صدا شو در نیارن
 رایانه‌شون اثرها رو گذاشته
 نوجوانی خوش قامت و هم سترگ

ای پدر و مادر با احترام
 از خدا خواهم که سلامت باشین
 تذکراتی راز من بشنوید
 مطلب اول برای بچه‌ها
 پول و وسیله بُود اولین
 وقتی بذارین برای بچه‌ها
 دور بودن از بچه‌ها تون مشکله
 شبانه روز دنبال کار و تلاش
 صبح که میشه مادره سوی کاره
 بچه میشه فرزند مهد کودک
 اینکه نشد وظیفه‌ی مادری
 روز تا پسین دنبال پول و مال
 چیزی که پیدا نمی‌شه تو خونه
 هنگامی که بچه می‌ره مدرسه
 گویی که هیچ کس نداره وظیفه
 وقتی میاد بچه شون توی خونه
 کسی نیمگه که چی چی می‌بینه
 خوشحالن که بهونه‌ای نداره
 اصلاً کاری به کار اون ندارن
 وقتی می‌فهمن که دگه گذشته
 حالا دیگه بچه شده خود بزرگ

هروقت می‌خواد می‌ره و برمی‌گرده
 نمی‌دونن که بچه شون کجایه
 با کی رفیقه با کی دوست و همراه
 ای پدر و مادر با احترام
 باید که با بچه‌هاتون رفیق شین
 وقت بذارین برای بچه‌هاتون
 نتیجه ی زندگی بچه‌هاین
 رفاه نسبی همراه محبت
 کنار بچه پای اون رایانه
 کنترلی روی فیلما داشته باش
 مراقب مدرسه رفتنش باش
 وضعشو از مدرسه جویا بشو
 ببین که با که دوسته و رفیقه
 کجا می‌ره، با کی شده همنشین
 خودت بشو رفیق و دوست فرزند
 وقتی پدر با بچه باشه رفیق
 اونوقت از بابا نصیحت پذیره

کسی نمی‌پرسه که اون چه کرده
 از کجا کی تو خونه شون می‌آیه
 ناگهان می‌فهمن که گشته بی راه
 اینگونه زندگی بود بی مرام
 دوست و محب و همدم و شفیق شین
 تا زندگی معنا بشه براتون
 اونهارو دریاب باعث بقاین
 می‌کنه زندگی رو، عین نعمت
 بشین بین چه می‌بینه تو آینه
 تا که بدآموزی نیارد براش
 هفته ای یک بار برو و آنجا باش
 بابای بچه! کمی پویا بشو
 دوستش بده یا آدمی صدیقه
 رفیقشو بشناس و او را ببین
 تا دل اون جای دیگه نشه بند
 براش میشه یه دوست خیلی صدیق
 گوش می‌کنه و راه کج نمی‌ره

جوون خوب

جوون خوب جوون باتقوايه
در زندگي، درسشو خوب مي خونه
برنامه داره توي كار و بارش
از او پيروي هدف و مي دونه
وقتي هدف دار باشه زندگيمون
جووني كه نظم داره و انضباط
برنامه ي فرديش و خوب مي دونه
نمازشو اول وقت مي خونه
استفادش از اينترنت مثبته
در کنار درس و كار مدرسه
كمك مي ده به بابا و به مامان
طلبكار بابا و مامانش نيست
سعي مي كنه گل^۱ اونا نباشه
يك كاري پيدا مي كنه در بيرون
با هر كسي رفيق مفيق نمي شه
با جووناي مسجدي رفيقه
مي گه جوون وقتي مي ره تو مسجد
اونكه از مسجد روشو مي گردونه
جووناي خوب مايه ي عزت اند
خوش به حال اون پدر و مادري

از گلڪ و دَعَل مَعَل رهايه
وظيفه شو از بچگي مي دونه
نظم داره تو زندگي و تو كارش
بي هدف نيس، كه تو كارا، بمونه
بانشاط و شاد مي شه زندگيمون
پر تلاش است و شاد وهم بانشاط
بيهوده وقتش رو نمي گذرونه
اونم تو مسجد، نه كه توي خونه
دنبال علم و دنبال حكتمه
به كاراي خونه شونم، مي رسه
مي گه بايد بد و نيم قدر ايشان
غرغر زدن و بهانه در كارش نيست
كاري براي خودش مي تراشه
پول تو جيبی در مي آره از اون
با بچاي خوب مي شينه هميشه
ميگه كه دوستي با اينها توفيقه
خدا كمك مي كنه اونو به جد
اسير شيطون مي شه اون نازدونه
مايه ي افتخار هر ملت اند
فرزندی دارن با چنين باهري

تيرماه ۱۳۸۷

پند و نصیحت

همّش بگین دوره ی اختراع ه
بچه ها رو می بره از تو خونه
بی تقصیر و مظلومین و بی گنا؟
تو زندگی داره کلک می آره
کاسبی تون خالی، زهر اخلاسه
حق الناسی تو کار و بارتون نیس
شما هستین الگوی فرزندتون
بقیه ی حرفا، همّش بهونه است
یادگیریش از شما، بی نظیره
اون دروغا، در وجودش می شه کشت
روح فرزندتون و، می خراشه
می اُفته در خرابی و لودگی
خوار می شه پیش بچه اون پر سخن
دروغ می گن به باباشون و میرن
بچه تون هم نمیره پای هر کس
بچه رو بی دین می کنی تو، به جدّ
بی هویت میشه و هم ناامید
همچو گیاهی که بی بوته می شه
هر روزی بر هر شاخه ای می پره
غیر از خدا اون همه را بنده است

همّش بگین تقصیر اجتماعه
همش بگین خرابه این زمونه
یعنی شما پدرها و مادرها
اگر می بینید بچه مشکل داره
اول ببینید نونتون خلاله
غلّ و غشی تو شغل و کارتون نیس
ای پدر و ای مادر مسلمون
آموزش اولیه از خونه است
هر چی که گفتین، بچه هم می گیره
اگر دروغ بگین و حرفای زشت
تو خونه دعوا و مرافه باشه
بچه میشه عقده ای در زندگی
هر بابای دروغگو و بد دهن
بچه ها هم دروغ و یاد می گیرن
اگر با مؤمنین بشین هم نفّس
وقتی که فحش دادی به اهل مسجد
بچه اگر از دین و ایمون برید
بی هویت یعنی بی اصل و ریشه
باد، اونو بر هر طرفی می پره
دست شما از دست اون کنده است

تیرماه ۱۳۸۷

پند و نصیحت

با بعضی بچه‌های سر در هواست خوشحال میشن همیشه باشن بیکار نازکی کار و کلفتی نون از فکر کردن بطور کل بیزارن یکسان نباشه زندگی همیشه مادر نمی‌پزه بذاره تو دیس تا کی می‌خوای سایش بدی تو این میز بابا و مادر را، تو راضی نما خوب نیس که باشه تنبلی و راحت با خود بزنی حرف و بگو، این چنین از تنبلی هام دل او گلّه دار از درس نخونیم شده وسواسی قوم و خویشا و سایر آشناها از درس نخونی و آداهای من درس بخونم عزیز و مرغوب بشم لازم به این تصمیم و این اراده

روی سختم با بعضی نوجوونهاست نوجوونای درس نخون و کم کار دو چیزه که دوست و رفیقن با اون هدف برای زندگی ندارن فکری ندارن عاقبت چه می‌شه همیشه بابا همراه اونا، نیس ای نوجون، دانش آموز عزیز فکری بکن، کلاتو قاضی نما جواب اونهمه تلاش و زحمت از خر شیطون تو بیابا به پایین خوش ندارم بابام باشه غصه دار مادر من بغض تو گلو شه راسی پیش سر و همسر و همسایه‌ها سر بزیره از تنبلی‌های من تصمیم می‌گیرم جوونی خوب بشم باعث آبروی خانواده

حیا

عصمت و عفت، صفات انبیاء
 انبیا را طاعت و یاری کنند
 حفظ کن این فرق را، ای خوش نوا
 با حیایی رسم هر باغیرتی است
 نافی عفت، قرین مردگی است
 زنده ای، اما حیات وحشیا
 رونق شرم و حیا کاسد^۱ شود
 دین خود را نزد خالق بیمه کرد
 خاصه بهر بانوان خود احسن است
 چونکه زن شد بی حیا، ای وای و داد
 با حیا و عصمت و عفت قرین
 بس مصون از خدعه‌های هر خَزَف^۲
 غیرت عفت کم و تخفیف شد
 بشکنی تو حرمت و قدر زنان
 می‌نمایند از برای تو طمع
 با زبان چرب و رویی پر زناز
 می‌شوی با رنج و بدبختی قریب
 کن به حفظ عفت خود اهتمام
 یادگیرد از تو این امر خدا
 امنیت هم می‌شود با آن قرین

از اصول آدمی باشد، حیا
 اُمّتان باید حیا داری کنند
 فرق انسان است با حیوان، حیا
 بی حیایی مایه ی بی عزتی است
 حفظ عفت، حفظ رسم زندگی است
 گر نباشی با عفاف و با حیا
 جامعه از بی حیا فاسد شود
 هر کسی کو، شرم و عفت پیشه کرد
 حفظ عفت، بهر هر مرد وزن است
 جامعه از زن بیفتد در فساد
 دختران باید برای حفظ دین
 درّ و مروارید در پوش و صدف
 گوهر عصمت اگر تضعیف شد
 گر نپرهیزی تو از نامحرمان
 لاشخورهای کثیفی با و کع
 سوی تو آیند با حرص و نیاز
 می‌کشاندت سوی دام فریب
 ای پدر، ای مادر با احترام
 تا که فرزند تو گردد با حیا
 جامعه چون با حیا شد هم نشین

۱. کساد، بی رونق

۲. خر مُهره

مرضی حق و خداوند لطیف
 با حیا شو، تا نمایی بندگی
 خود و خویشانش همه غرق نُقُور
 زینتی بر ظاهر و بر باطن است
 آبرو ریزی کند هر بی حیا

اجتماعی با حیا و بس عقیف
 گر تو خواهی عزت و دل زندگی
 بی حیا، از بندگی باشد بدور
 عفت و عصمت شعار مومن است
 آبروی آدمی باشد حیا

پاییز ۱۳۸۶

یادتان باشد

یادتان باشد، اگر خاطرتان خواهان شد
عشق هر بی سروپایی نشود رهنشان
و اگر عشق و جوانی طلبید
طالب عشق ز پاکان خدا جو باشید
یادتان باشد، اگر با همه کس یار شدید
آن زمان است که گردید شما بی کس و یار
و اگر طالب رشید و کمال
راستی پیشه نمایی بر خلق و خدا
یادتان باشد، اگر، چشم چرانی کردید
دیگران نیز به ناموس شما چشم زنند
و اگر چشم به بندید ز ناموس کسان
هست ناموس شما زین عمل خیر مصون
یادتان باشد، اگر نان حرامی خوردید
مرتع سبز وجود خود را
وقف شیطان کردید
پس بود نان حلال، مایه ی رشد و کمال
یادتان باشد، اگر عهد به فردی بستید
خُلف آن وعده گناهی است بزرگ
و اگر غیبت مؤمن بکنید
تا چهل روز عبادات نگردند قبول
یادتان باشد، اگر دور شوید از مسجد

و فقط، وقت عزا
سوی مسجد بشتابید و بس،
می نماید به خدا شکوهی خود، خانه ی حق
یادتان باشد، اگر، درس و کتاب
دور گردد ز شما عهد شباب
دیو نادانی و جهل، بنماید دلتان را تخریب
و چه زیباست که انسان شریف
با کتاب اُنس بگیرد شب و روز
ز آنکه ارزش بر انسان بود از دانایی
یادتان باشد، اگر رسم ادب می جوید
نزد استاد و معلم بنماید خضوع
دیگران نیز شما را به ادب یاد کنند
یادتان باشد، اگر موقع خشم
ناسزا، فحش به مردم گفتید
در قیامت دهن بددهنان
پر ز آتش شود از قهر خدا
یادتان باشد، اگر بر پدر و مادر خویش
اُف بگویید، ز روی تحقیر
زندگی در دو جهان بهر شما گردد تار
مگر آنگاه که خود توبه نمایید به جدّ

خواهرم

حفظ کن خود را ز چشمانِ حرام
دخترِ اسلام و قرآنی، بهوش!
با کتاب حق مباش اندر ستیز
بد حجاب از قهرِ حق شد در عذاب
از مرام جاهلان تمکین مکن
بیش از این رسم خدایی را مَدَر
باشد از نامحرمان اندر گریز
از چه بنمایی تو با اسلام، حَرَب
هم نفس گردی تو با بیگانگان
چشم بد، از تو شود دور و کنار
پند گیر از این سخن، ای خوش مرام
تا که گردی سرفراز و سر بر اه

خواهرم، ای دختر با احترام
رو، لباسی در خورِ شأنتِ پوش
زلف را از روسری بیرون مریز
هست فرمانِ خدا، حفظ حجاب
چون عروسک خویش را آذین مکن
پوشش قرآن پسندی کن به بر
وارثِ خون شهیدانِ عزیز
کشور ایران نباشد مُلکِ غرب
از چه پوشی تو لباسِ غریبان
پوشش برتر و قار آرد، وقار
خواهرم، خیر تو خواهم زین پیام
با خدا باش و رضای او بخواه

معنی آیه ی «انَّ ا... اشتری مِنَ المومنین...»

می خرد هم جان و مال مؤمنین
 مشتری نقد، خود، اینجا بود
 در قیامت می دهد جنت به ما
 او که نقداً می دهد هم پست و مال
 هست محدود زمان و هم مکان
 مال هم محدود و مدفون می شود
 کنده گردد دست از مال و مقام
 جان و مال مؤمنین را آن رحیم
 آن حسابی را که بوده نسیه
 نیست محدود زمان و هم مکان
 آن بهشتی که نیابی جز به جد
 تا که یابی در قیامت تو جنان
 حال آنکه دنیا نداره ارزشی
 با چه شوقی جان بدادند از کرام
 می خرد جان تو را ای بی نوا
 خود بهشتی بر سرشت می دهد
 پر کشیدند سوی ملک آن جهان

خوانده‌ای این آیه گَاللهِ مبین
 مشتری غیر از خدا، دنیا بود
 مشتری نسیه ذات کبریا
 می خرد دنیا تو را ای خوش خیال
 آنچه دنیا می دهد ما را به جان
 پستها دائم دگرگون می شود
 چونکه رفتی زین جهان گردد تمام
 لیک وقتی می خرد حی کریم
 بعدِ مردن می نماید تسویه
 بر تو می بخشد خداوند از جنان
 تو بمانی در بهشت تا ابد
 با خدا کن مامله این مال و جان
 برای دنیا می کنی خودکشی
 آنچه دیدی از شهیدان بنام
 چون که قرآن گفت ا... اشتری
 در مقابل او بهشت می دهد
 لاجرم آنها گذشتند زین جهان

کنتور

هیچ می‌دانی که کنتور خطر آدمیزاده بود کنتور دار چون به دنیا پا نهد آن با وقار هست این کنتور بهر عمر کس این چنین کتور چیک چیک می‌زند گر مقدر هست صد بلیون نفس می‌شوی از این دیار دنیوی قدر این انفاس را ای جان بدان بهر خود برنامه‌ای تنظیم کن آنچه بگذشته دگر ناید به دست تک تک ساعت پیامت می‌دهد خود مگو که ما جوانیم و هنوز توی بانک حق حسابی باز کن خیر اعمال تو در آن بانک حق روز محشر دفترت پر از صواب

نیست تنها بهر مصنوع بشر هست کنتورش به نزد کردگار می‌کند کنتور او، آغاز، کار خود شماره می‌زند در هر نفس براساس هر نفس تیک می‌زند چون به سر آمد، کند کنتور، بس رهسپار آن دیار اخروی تا نگردی در قیامت چون خسان لحظه‌های عمر را ترمیم کن لحظه‌های رفته ناید باز پست از دم رفته نشانت می‌دهد هست فرصت بهر ما شبها و روز دفتر اعمال نیکی ساز کن می‌بگیرد از گناهانت سَبَق بر سؤالات خدا داری، جواب

الگو

می‌دونی می‌خوام چی بگم ای برادر
 روبروی آینه ی دلت وایس
 کجای کار و روزگاریِ داداش
 سرگرم روزگار دنیا شدی
 رتبه می‌بندی تو امور مادی
 دائم می‌گی فلانی مثل من بود
 دارای باغ و خانه و ماشینه
 سالی دوبار به خارجه می‌رود
 منم باید خودم رو حرکت بدم
 نشون بدم که کمتر از او نیستم
 باید بشم صاحب ویلای خوب
 تو شهرمون صاحب شهرت بشم
 عزیز من ورد خوبی آوردی
 عزت، تو پول و مال دنیایی نیست
 عزت، تو شریعت و دین بود
 تو امر مادی الگو خیلی داری
 پیش خودت کلات رو قاضی بکن
 یک الگوی معنوی هم پیدا کن
 بگو اگر چه مثل من انسانه
 تو، امر دین زده جلوتر از من
 مواظب گرد گناه نگرده

می‌خوام باهات سخن بگم برابر
 تا خوب به بینی خود تو، راس و راس
 یک سره می‌دوی برای معاش
 از یاد آخرت بکل واشدی
 ولی تو امر معنوی کسادی
 حالا شده صاحب آنهمه سود
 دیکوراسیون خانه اش چینیه
 توی ویلاش به شارجه می‌رود
 از بهر پول و ویلا سرعت بدم
 تلاش کنم در کنارش بایستم
 صاحب دیکوراسیون مرغوب
 پولدار بشم صاحب عزت بشم
 لیکن تو سوراخ دعا گم کردی
 توی دیکوراسیون عالی نیست
 بزرگواری به خدا، این بود
 چرا تو امر معنوی نداری؟
 وجدان معنویت و راضی بکن
 برای رشد خود به او نگاه کن
 تو پله‌ی بلندی از ایمانه
 بندگی حق کُنه بهتر از من
 از راه دین حق جدا نگرده

فحش و دروغ و خدعه و ریا نیست
 از مال بی خمس و زکات بیزاره
 اهل دفاع و حمله و تفنگه
 اهل کمیل و ندبه و سماته
 شیعه بودن بی رساله محاله
 تو کار و کردارش خیلی دقیقه
 خودش رو از بدا، جدا می‌کنه
 نیمه شبا در راز و در نیازه
 تو زندگی داره خیلی قناعت
 اوئم تو مسجد، نه که توی خونه
 دشمن هر دو رویی و نفاقه
 رابطه با قوم خویشا خیلی خوب
 اگر دارن مشکلی حل می‌کنه
 بین دو دوست اصلاً خلاف نباشه
 سعی می‌کنه دنبال اوئا بره
 غیر از ائمه الگویی نداره
 اوامر رهبر و اون مطیع
 زندگی ساده رو دوست می‌داره
 از کلاس و خالی بندی بیزاره
 از محتوای اون جدا نمونه
 در ارتباط با خدا آمدند
 ارزش ادعیه رو خوب می‌دونه
 با مردمان می‌کنه خیلی سازش

توی حرفاش غیبت و افترا نیست
 مال حروم و شبهه ناک، نداره
 به موقع اش اهل جهاد و جنگه
 در ماه روزه شاد و با نشاطه
 مرجع تقلید داره و رساله
 با مردمان مهربون و رفیقه
 در همه حال یاد خدا می‌کنه
 اهل دعا و مسجد و نمازه
 اهل نماز جمعه و جماعت
 نمازشو اول وقت می‌خونه
 اهل سخا و بخشش و انفاقه
 صله ی رحم داره به نحو مطلوب
 مرتباً به اوناسر می‌زنه
 خوشحال میشه که اختلاف نباشه
 محبّ اهل بیت و پیغمبره
 قدم رو جا پای اوناسر بذاره
 او پیرو ولایت فقیهه
 از تشریفات ظاهری کناره
 توی خونه دکور مکور نداره
 سعی می‌کنه قرآن و خوب بخونه
 دعاها هم که قرآن صاعدند
 آنها راهم در حد خود می‌خونه
 در اداره یا در محل کارش

وجدانِ کاری داره اون مسلمون
تواضع و فروتنی خوی اوست
از غضب و خشم و حسد بیزاره
آنچه می‌بینی تو از این زاویه
الگوی تو باشد چنین انسانی
از او متابعت بکن بهر حال
تا بشوی یک انسانِ الهی

نمی‌کنه مشتری رو سرگردون
با متکبر نمی‌شه هرگز دوست
تو هر کاری خلوصِ نیت داره
صفاتِ نسیبی مسلمانیه
تا در چاه حیوانیت نمایی
تا که بشی صاحبِ عزت و مال
جدا شوی از ظلمت و تباهی

خرداد ۱۳۸۷



دین‌شناسی

تا که ایمانت نگیرد ضعف و سست
تا شوی در نزد حق والا مقام
مرتعی از بهر شیطان دنی است
خود به او تلقین ایمان می‌کند
هستی اندر دین تو دارای سواد
آنچه می‌دانی تو از دین، سرمد است
مابقی پوچ است، پیدا و نهان
در امور دنیوی کُنْدی کنند
از تساهل و ز تسامح^۱ دل مَبْر
با علوم شرع من هستم قرین
آگهی داریم از دینِ خدا
گول شیطان خورده در نادانید
می‌برد هم عقل و هم تدبیرشان
کوششی کن تا شوی در دین خبیر
دین‌شناسی لازم الاجرا بود
تا نگردی در ردیف جاهلان
تا شوی آگه تو از شرع مبین
صاحبش را سوی شیطان راجعه است
رهزنان دین شده در جنب و جوش
دین‌مداران را سیه مایه کنند
یار گیری در مناهی می‌کنند
می‌خورد او گولِ این دزدانِ ناس

ای مسلمان دین‌شناسی کن درست
معرفت از دین بود اول کلام
هر که از دین خودش آگاه نیست
اولین کاری که شیطان می‌کند
می‌بگوید بهر او ای خوش نژاد
دین‌شناسی تو در اعلا حد است
دین همین است آنچه تو دانی از آن
بعضیا در امر دین تندی کنند
گول سالوسان دین را تو مخور
او بخود بالذات که آگاهم ز دین
بسیارند آنکه می‌گویند، ما
لیک در حد الفبا هم نیند
الغرض شیطان کند تسخیرشان
پس برای رفع این امر خطیر
سعی کن آگاهی‌ت بالا رود
در همه فرصت کتاب دین بخوان
یا ز راه گوش بشنو درس دین
جاهلی در امر دین یک فاجعه است
خاصاً در این زمان پرخروش
تا که دین را سست و بی پایه کنند
از جوانان، دین ربایی می‌کنند
هر جوانِ جاهلِ دین‌ناشناس

۱. بر یکدیگر آسان گرفتن

پس بیاید جملگی حرکت کنیم
اکتفا از آنچه داریم از قدیم
چون درختی دان تو دین را خوش رویش
ریشه اش باشد اصول دین تو
میوه اش محصول کار مؤمنین
گر عملها حاصلش تقوا شود
ور عمل داریم اما حاصلش
خود بدانیم آنکه بازی باختیم
جاهلی در دین بود این حاصلش
دان چه بسیارند از اهل نماز
اهل مسجد، اهل حج و کربلا
دین برایش مقصد دنیایی است
اهل منزل در عذاب از آن جناب
میوه ی دینداریت تقوای تُست
گر کنی پرهیز از وزر و گناه

دین شناسی را ز نو برکت کنیم
نیست کافی جنبشی دیگر کنیم
ریشه و هم شاخه، برگ و میوه اش
شاخ و برگش شد فروع دین تو
در عملها بر فروع این مبین
میوه ای عالی نصیب ما شود
ترک معصیت نمی باشد برش
تاس را در تخته بد انداختیم
ضربه ای محکم زند بر عاملش
غیبت و تهمت در آنها سرفراز
نیست پرهیزش ز فحش و حرف لا
خلق و خویش طالب ویرانی است
دین مداریش بود همچون جناب
خُلق نیکو، زاد نیتهای تُست
گشته اعمال تو مقبول اله

شهریور ۱۳۸۷

دشمن چی می‌خواد

سلام من بر آقایون ، خانمها
امیدوارم احوالتون خوب باشه
چند جمله از دشمن شناسی بگم
میدونین دشمن ز چه خوشحال می‌شه
خوشحال می‌شه بچه‌ها درس نخونن
دشمن می‌خواد جوونامون خنگ باشن
دلش می‌خواد که توی مسجد نریم
خوشحاله که مسجد خالی باشن
نماز جمعه را فراموش کنیم
شکوه جمعه هر چه کمتر باشه
دشمن خوشحال میشه که ما ز قرآن
قرآن غریب باشه تو خونه‌هامون
دشمن می‌خواد که در جهالت باشیم
هر چی که جهل ما به دین بیشتره
از علما، دل خوشی نداره
اصولاً او با دین شناسی بده
در زمان شا، همش فریاد می‌زد
هر چه می‌خواین برایتون می‌آرم
بما می‌گفت، آخوندا و مراجع
میخوان شما از علم روز ندونین
ما می‌روییم کرات آسمونی

سلام من، بر جوونا ، بچه‌ها
زندگی از بهرتون مطلوب باشه
براتون از دشمن عاصی بگم
از کدوم کارای ما، بد حال میشه
بی سواد باشن و چیزی ندونن
جاهل باشن اهل دود و بنگک باشن
تا مسجدامون بشه خوار و غریم
ولو اینکه ظاهراً عالی باشن
به حرف اونا ما فقط، گوش کنیم
شادی دشمنامون بیشتر باشه
چیزی ندونیم و نفهمیم از آن
وقت سفر بگیریم رو سرامون
دچار پستی و ضلالت باشیم
دغدغه‌ی دشمنامون کمتره
بر سر جاهلا کلامی زاره
با درس و بحثای سیاسی بده
بر سر مردما، همش داد می‌زد
دور و بر آخوند نرین، بیزارم
به سوی عصر حَجَر هستن راجع
سوار خر بشین و خُل بمونین
اونا میگن ذکر بگو تا میتونی

از علما اینجوری ما رو دور کرد
 امام آمد دروغ دشمن رو شد
 ما فهمیدیم عالمانِ روحانی
 دلسوز برای مردم و دین بودن
 دشمن میخواد در روز راهپیمایی
 راهپیمایی رو باطل بدونن
 دشمن میگه که این زیارت چیه
 توی خرماز چه رو می‌روید
 از اجتماعات، دل اون پر خونه
 از شرکت ما توی رأی گیریها
 خوشحال میشه کم باشه رای تو صندوق
 بگن مردم از جمهوری بیزارن
 دشمن شهید رو تروریست می‌دونه
 از تحقیقات علمی مون دق داره
 بدبخت از این غصه دلش پر خونه

اونارو در نزد عوام منفور کرد^۱
 از لوث اون این مملکت جارو شد
 همیشه داشتن با مردم همخوانی
 همپای علم روز و ماشین بودن
 مردم باشن تو خونه شون پاچایی
 این حرکت و سست و مُخَل بدونن
 امام کیه بگو شفاعت چیه
 برای چه آنجاها جمع می‌شوید
 جمع شدنامون اونو می‌لرزونه
 دلخور میشه میگه نرین به این راه
 تا کُنن این مطلب و اونا توبوق
 دولت امریکا رو دوست می‌دارن
 اهل نفاق رو اهل زیست می‌دونه
 گویی گلوله خورده اون بیچاره
 ایران هسته ای دیگه کدومه؟!۱

شهریور ۱۳۸۷

دفاع مقدس



یادآوری

سلام
سلام ای نو گل باغ امید و آرزومندی
سلام ای نوجوانم
ای جوان پاک ایرانی
جوابم ده
درنگی کن
مکن تندی
که تندان پایشان در سنگ گرفتند
و ناگاهی به سر غلظند
کمی اطراف خود بنگر
به یاد آور از آن نسلی
که بهر سربلندی تو جان دادند
عزیزان جوان و نوجوانی با تمام عشق
برای عزت ایران اسلامی
گلوله‌های دشمن را
به جان خویش بخریدند
که نسل بعدشان
اسلام و ایران را بدانند قدر
کمی اطراف خود بنگر
به تاریخ معاصر التفاتی کن
فلسطین را تماشا کن
که اسرائیل غاصب
بر سر مرد و زن مظلوم آن خطه
چه آتشها فرو ریزد
و بنگر بر عراق و مردم مظلوم و محرومش

که با نام دمکراسی
بر آنان تاختن کردند
و صدها بل هزاران را به خون خویش غلظاندند
به افغانها توجه کن
چگونه دست استکبار
آنجا را به ویرانه مبدل ساخت
بخوان این قصه را با من
دوباره بنگر این دنیای ویران را
جهانخواران مستکبر
جنایت را به اعلا حد رسانده اند
چگونه پیروی از این تمدنهای خود کامی
سراسر ننگ و بدنامی
که حیوانهای انسانی نما در رأس آنهایند
و سر بر آستان ظلم می‌سایند
و هر انسان آزاده
به نزد آن جهانخواران
تروریست است
مالکولم ایکس و لوتر کینگ^۱ را
بجرم حرف حق کشتند
کلی را، مرد مسلم، پهلوان نامی اسلام
به جرم پوست رنگیشان
به جرم انتخاب مکتب اسلام
و انسانهای مظلومی که در زیر شکنجه جان فدا کردند
و نلسون ماندلا
قهرمان ملوک آفریقا

۱. هر دو از رهبران سیاه پوستان مسلمان آمریکا بودند.

که سی سالی ز عمرش را به حبس غریبان سرکرد
 و آن نامردمان پست بی غیرت
 تروریستش همی خوانند
 ولی بر رغم این مستکبران بی حیای کور
 به دست او بشد آزاد، آفریقا
 و آنها نیز با خواری
 از آن کشور برون رفتند
 و چندین کشور دیگر
 که در چنگال این نامردمان پست می باشند
 کنون بنگر به ایران
 میهن خودمان
 که یکصد سال در بند و بلای غریبان می بود
 خصوصاً، در زمان پهلوی
 آن خاندان خائن و مزدور
 چگونه این دیار سبز و خرم را
 به طور مفت و مجانی، به آن نامحرمان دادند
 و آن بی غیرتان پست
 مردم را به سوی بردگی بردند
 گرفتند عزت ما را
 و ذلت را به ما تحمیل نمودند
 و دین و میهن ما گشت تاراج جهانخواران
 چه انسانهای پاکی را
 به زندانها درافکندند
 و خون مردمان خوردند
 ولی ناگه آبر مردی
 ز پاکان خدا محور
 خمینی از تبار آل پیغمبر ندا در داد،

ای مردم، به پا خیزید
 چرا باید اسیر جانیان باشید
 شما یان اهل قرآنید
 اهل دین و ایمانید
 به پا خیزید
 و مردم با ندای او خروشی سخت بنمودند
 و بر آن نابکاران تاختن کردند
 جوانانی شرافت یار
 جان را در کف اخلاص بنهادند
 و بعد از آن همه خونها
 که شاه دزد از ما ریخت
 به خواری سوی اربابان خود بگریخت
 ولی مستکبران رذل خون آشام
 کاینجا چون بهشتی بهر آنان بود
 طرحی نو درافکندند
 و با همراهی صدام
 آن مرد جنایتکار
 جنگی را به ما تحمیل بنمودند
 که تا شاید از این ره مملکت راز آن خود سازند
 ولی غافل که ایرانی
 کنون هوشیار و بیدار است
 و تحت امر رهبر
 همچو کوهی سربلند و سبز می باشد
 و هیئات است
 میهن را
 به دست غیر بسپارد

جوانان غیور این دیار مردخیز و قهرمان پرور
 به جنگ جانیان رفتند
 اگر چه خصم بی دین
 اسلحه‌های مدرنی داشت
 و چندین کشور دنیا
 به پشتیبانیش با ما بجنگیدند
 ولی

ولی
 بیا بنشین کنارم
 تا برایت باز گویم رمز پیروزی ما در جنگ
 چگونه خون پاکان
 ظلم را بر کند
 امام آمد
 به ما درس شجاعت داد
 او درس شهادت داد
 وی از نو، با نگاهی ژرف
 یاد آوردمان تاریخ عاشورا
 که آن مردان مرد آسمانی
 به اسم شاهد و رسم شهادت
 جان نو دادند
 در آن کرب و بلای عشق
 حسین آن نور چشم بهترین خلق خداوندی
 برای نشر دین، خون داد
 برای معنی خلقت
 چگونه زیستن یا مرگ را، بر ما معین ساخت
 به ما آموخت تا آزادی را پاس بگذاریم
 جوانان شرافتمند این سامان

چه زیبا درس بگرفتند
 و در جنگ تبه کاران
 به مانند حسین و یاورانش
 خون خود را بذل فرمودند
 بلی، آنان شهادت را پذیرفتند
 تا ایران بماند
 دین بماند

و ایرانی جماعت زیر بار ظلم نامردان نماند
 بدان از جان فشانی‌های آنان است
 که اکنون تو، جوان شاد ایرانی
 به امنیت شدی دمساز
 و در این مملکت با سربلندی زیست بنمایی
 عزیزم، دانش آموزم
 گل باغ امید من
 شرافت را کجا جویی؟
 بزرگی را کجا دنبال می‌گرددی؟
 در آن رعنا جوانان غیور با صداقت
 که جان دادند بهر عزت ایران و ایرانی
 و یا اندر عروسکهای چشمک زن
 که هر ساعت و هر روزی
 به نیرنگی دگر خود را بیاریند
 هم آنها بی خبر از سیرت و دنیای ایرانی
 به ساز غرب می‌رقصند
 و بیگانه پرستی را شعار خویشتن دارند
 و با آن حاکمان پستِ ردلِ بی حیای غرب
 نرد عشق می‌بازند

تو باید متکی بر فطرت پاک خودت باشی
 کنار عقل خود بنشین
 تو از نسل خدا جویان تاریخی
 نشاید مر تو را بابی هویتها شوی مأنوس
 تویی، تو مال ایرانی
 تو از نسل کریمانی
 تویی، فرزند قرآنی
 تو باقی از شهیدانی
 نکن کاری
 که باز آرد، پشیمانی

عزیزم، جان من، تو
 وارث خون شهیدانی
 خدا با توست
 هر دم یاد کن او را
 چگونه بی خیر از یاد او
 دستت به سوی غرب برداری
 گدای دیگران گردی
 و رسم اجنبی را جای رسم خویش گردانی
 عزیزم نور چشم من
 تو، نگذاری که دیگر مردمان بهر تو
 تصمیمی ز خود گیرند

بیاد لاله رخان

دوباره یاد ز گلوآژه ی حیات کنم
حیات آنکه بدو، سیر کاینات کنم
اگر چنین طلبم درک موجبات کنم
به یاد لاله رخان آیم و صلوات^۱ کنم
بر آن سرم که ز خون دلم ملات^۲ کنم
ز کار سرو قدان کسب روحیات کنم
سزد به چشم ترم یاد آن ثقات^۳ کنم
به هر زمان و زمین یاد آن صفات کنم
کنون که آمن نشستم حس نجات کنم
به جاودانه شدنِ خود التفات کنم
که دین من، وطنم، جان خود فدات کنم
در این معامله باید که احتیاط کنم
که گردم از رهشان رو به منکرات کنم

دوباره یاد ز آسرار کاینات کنم
حیات نیست حیاتی که نان بخواهد و آب
خوشا حیات شهیدان در گه معبود
دوباره اسب سخن را بتازم از سر شوق
بنا کنم ز قلم یادبود زیبایی
بر آرم از دل پر درد آه جانسوزی
چگونه سر بکنم بی وجود مونسها
فرائمشم نشود آن همه بلندی روح
نبایدم رود از دل خروش جان به کفان
ز جان فشانی و عشق دلاوران سترگ
به شام حمله همه شور و این ندای قلوب
به یاد لاله رخان اشک ریزم از سر درد
به حال خویش بگیریم نیاید آن روزی

شهریور ۸۷

۱. نماز خواندن، صلوات فرستادن

۲. ماده ای که مصالح ساختمانی یا چیزهای دیگر را به هم می چسباند.

۳. مردان مورد اعتماد

بیاد صف شکنان دفاع مقدس

از جبهه و جنگ گویمت باز
 آنانکه به حق بُدند دمساز
 پیکارگران عافیت ساز
 در راه خدا شدند جانباز
 رندان و بلاکشان سرباز
 سرداده به راه بنده بنواز
 دارنده ی قلبهای همراز
 کردند چه حمله‌ها که آغاز
 در بستر نرم و بالش ناز
 آن غیرتیمان اخگر انداز
 در حمله بر او مثال شهباز
 اندر صف دشمن دغلباز
 جا مانده دو صد نگفته ام باز
 گفتم به شما ز روی ایجاز
 آن سملکان عزت و ناز
 ایشارگران زنگدگی ساز
 آن جان به کفان دشمن انداز
 در کشور خود به امن دمساز
 آن مخلص بی ریا و بی آزار
 بودند ز عارفان ممتاز
 مرحوم امیننی سرافراز
 آن صف شکنان رند تکتاز

اکنون که سخن گرفت پرواز
 یادی کنم از حماسه سازان
 بیدار دلان اجنبی سوز
 آنانکه به مرگ خنده کردند
 آن صف شکنان و پاکبازان
 آن ره سپران وادی عشق
 صافی شدگان بحر عرفان
 با یاد حسین (ع) و یاد مهدی (عج)
 آنگاه که ما به خواب بودیم
 در درّه و دشت و کوه و دریا
 با دشمن دون بُدند در گیر
 بردند یورش چو شیر غرآن
 من هر چه بگویم از عزیزان
 اما به همین کنم کفایت
 تا یاد کنی ز سوخته نخلان
 از آن همه همت و رشادت
 یادت نرود که گر نبودند
 امروز من و تو هم نبودیم
 یاد آر کنون تو موسوی را
 یوسف الهی، علی ماهانی
 عبداللهی آن مؤذن عشق
 بینا و علی عابدینی

کردند مقام قرب احراز
 کردند به سوی دوست پرواز
 آن جان شدگان در گه راز
 آن مرد شهامت و سرافراز
 با هم همه جا رفیق و همراز
 از کاظمی آن عزیز باناز
 محمود و حسین پاک و بی آز
 مردان خلوص و دست دل باز
 گشت او به مقام قرب دمساز
 ماندیم من و تو پشت درواز^۲
 بر دوش پیام زندگی ساز
 خوانیم برای نسل ممتاز

تابستان ۱۳۸۵

مغفوری و حاج علی گرامی
 کاظم زاده و محمدی^۱ نیز
 حمیدضیا، علی شفیع
 یادی بکنم ز کازرونی
 ایرانمنش و علی ضیا را
 از شول چه نکته ها که گویم
 یادی کنم از محمدی ها^۲
 جعفرزاده و مشایخی را
 برهانی با کفایت و پاک
 آنان به لقای حق رسیدند
 داریم چو زینبان تاریخ
 از آن شهدای راه ایمان

۱. منظور حاج علی محمدی پور است.

۲. منظور از «محمدی ها» فرزندان حاج اسدالله محمدی از شهیدان خطه‌ی کوهبنان می باشد.

۳. دروازه.

قصه‌ی انقلاب اسلامی و دفاع مقدس

گوش دارید ای جوانانِ وطن
 ای شقایقهای باغِ زندگی
 تیز پروازان دشت کارزار
 باغبان پیرتان یادش به خیر
 روزگاری بود شاهی داشتیم
 بود اعلیحضرتی! پست و پلید
 شاه ایران مظهر ظلم و فساد
 بود با اسلام و مکتب در ستیز
 در زمانش دورِ دین تعطیل شد
 گشت قرآن و نماز و حج غریب
 صحنه گردان، ضد دینها، مفسدین
 داشت ساواکی مخوف و ترسناک
 دیو استبداد، آزاد و رها
 شاه، ایران را به بیگانه سپرد
 از دعا و ناله‌های اهل درد
 چون شهادت شد نصیب پور پیر^۱
 پس پیامی آمد از سوی امام
 بلبانِ خوش‌نوا اندر چمن
 نوگلان عرصه‌ی بالندگی
 ای سبک روحان، یلانِ روزگار
 بانیِ تدبیرتان یادش به خیر
 سایه‌ی شیطان پناهی داشتیم
 کلِ فرعون‌ها به پیشش رو سفید
 نوکر مستکبران بد نهاد
 اهل علم و دین ز ظلمش در گریز
 دین‌مداری ظاهراً تقلیل شد
 یافت قدرت اهل نیرنگ و فریب
 گوشه‌گیری، گنج رنج، از مؤمنین
 دشمن نیکان و انسانهای پاک
 رادمردان جملگی بندِ بلا
 نقد کشور را سراسر برد و خورد
 منجی آمد رَسَن‌ها باز کرد
 برق آزادی بزد بانگ و صفر
 جنبشی انداخت اندر خاص و عام

۱. منظور حاج آقا مصطفی فرزند حضرت امام

از سوی رهبر که ای مردم به پا
 بر چه راهی می‌روید ای مؤمنون
 در مسیر حق وفادارش شدند
 اعتصاب و سرکشی بیگانه شد
 یأس با مستکبران دمساز گشت
 پس بنای خون و خونریزی نهاد
 ریخت خون‌ها، نعره زد هَلِّ مِنْ مَزید^۱
 مرد و زنهایی ز جان بی جان شدند
 قد علم کردند خیرانِ اَنام^۲
 راست قامت‌های تاریخی بزرگ
 کشور ایران بشد غرق نفیر
 در مصاف خون بشد کُند و کساد
 چشم گریان قَرَّتْ مِنْ قَسوره^۳
 عاشقی دل خسته چون او کس ندید
 آرزوی دشمنان بر باد شد
 زاغکان شوم خود له له زدند
 نغمه ی بلبل شنیدیم از چمن
 شاه دزد بازی بشد اندر هبا

بعد از آن آمد پیاپی این ندا
 چون خمینی گفت این تَذهبون
 دوستان برگشته و یارش شدند
 شورش و عصیان علیه شاه شد
 نهضت مستضعفان آغاز گشت
 شاه کاین را دید در تاب اوفتاد
 دست کفر از آستین بیرون کشید
 سرو قدانی به خون غلطان شدند
 لیک، از انفاس قدسی امام
 نوجوانان و جوانانی سترگ
 سینه‌ها کردند اسپرِ بهر تیر
 توپ و تانک شاه از کار اوفتاد
 شاه ایران حُمُرُ مُسْتَنْفِرَه
 شهسوار آمد از آن راه بعید
 از ورودش سینه‌ها آزاد شد
 چون گل آمد، بلبلان چهچه زدند
 مُلک ایران پاک شد از اهرمن
 گشت جمهوری اسلامی به پا

۱. هَلِّ مِنْ مَزید، یعنی باز هم زیاد کنید (فریاد جهنم است در قیامت که گنهکاران را در من بریزید).

۲. بهترینهای مردم

۳. اشاره به آیات ۵۰ و ۵۱ سوره المدثر یعنی آنان مانند خران رمنده ای هستند که از پیش شیر می‌گریزند.

شاه، بازاری سوی ارباب رفت
 پس ز غنها در پی چاره شدند
 هر طرف زاغان و کرکسها به هم
 جمله از اکناف عالم خاستند
 لشکرانی را فراهم ساختند
 غول نه، یک ابلهی ناکام بود
 اسلحه‌ها شد روان از هر طرف
 کل دنیا گشت رو در روی ما
 پیر فرمان داد بر مرغان عشق
 یاوران پانزده سال انتظار^۱
 هین که دفع این سیاهیها کنید
 آن ابایلان به پرواز آمدند
 نوجوانان و جوانانی غیور
 نوجوانان و جوانانی سترگ
 گشته از انفاسِ قدسیِ امام
 متصل بودند آنان با خدا
 یک نفر، صدها نفر را بُد حریف

پیش کرکسها ز درد و تاب رفت
 بهر دفع بلبلان یاره شدند
 خود بنالیدند از این درد و غم
 از برای جنگ صف آراستند
 نرّه غولی را جلو انداختند
 آن، سگ زنجیرشان صدام بود
 نزد صدام عنود^۱ بی شرف
 آنقدر دانم، خدا بُد سوی ما
 سریدارانِ حریم و خوان عشق
 بلبلان منتظر بهر بهار
 مرزها پاک از مناهیها^۲ کنید
 بر سر دشمن چون شهباز آمدند
 رادمردانی سراسر عشق و شور
 گشته با قرآن و با عترت بزرگ
 هر یکی چون شیر غرآن در گُنام^۳
 ذکرشان لا حول و دلشان با ولا
 پشتشان مستظهر از حی لطیف

۱. دشمن کینه توز

۲. سخن امام (ره) که در پانزده خرداد ۴۲ فرمود یاوران من در گهواره‌ها هستند.

۳. کارهای خلاف

۴. جایگاه شیران، لانه شیران

کرده استغفار بر در گاه او	نیمه شبها با خدا در گفتگو
بر تن جان، پوششِ تقوا پسند	کرده شیطانِ درون را حبس و بند
یاد او کن تا نیفتی در بلا	رمز پیروزی بُود ذکر خدا
آن یلان دین مدار و با وفا	الغرض، آن بلبلانِ خوش نوا
تا که شد آن باد و بودش سرنگون	حمله آوردند بر خصم زبون
گشت ایران سرفراز از امتحان	منهدم شد لشکر صدّامیان

تابستان ۱۳۸۵



معلم شهیدم

ای شمع سوخته
 ای جان نثار عشق
 اسطوره‌ی صفا و فداکاری
 کلاس درس تو، از حیظه‌ی مکان بگذشت
 و زمان را تا ابد در نوردید
 ای معلم عشق
 آنگاه که در پشت خاکریزِ جان، تشکیل کلاس عشق دادی
 خود به راحتی از جان گذشتی
 و با خونابه‌ی گلویت نهاله‌ایت را آبیاری نمودی
 ای باغبان عشق
 چگونه و چرا فراموشت کنم
 حیات من، مرهون خون توست
 خون تو، عشق را در دل من زنده کرد
 خون تو، حیات را برای من معنی نمود
 و چگونه مردن را به من یاد داد
 و در دریای متلاطم حیات
 خط سرخ خون تو، راهگشای من شد
 و کدام بدبختی از آن بیشتر که روزی خط سرخت را گم کنم
 و یا لاشخوران اجنبی آنرا از نظرم محو نمایند
 اما هیئات...

به مناسبت هفته‌ی بسیج

چه خوش گفت آن پیر روشن ضمیر
بسیج است دانشگه شاهدان
بسیج است مَعْبَدِ بَرِ عارفان
بود دفتری از غزلهای خون
بسیج است دنیای فرهنگ ناب
بسیجی بود شیر، در روزها
به شبهای خوف و به روز خطر
در آن سالهای پر از خوفِ جنگ
به هر ارتفاع و به هر بر و بحر
به هر رودخانه به هر ساحلی
حضور بسیجی در آن سبز و تر
در آنجا بسیجی شناسانده شد
بسیجی بشد مایه‌ی هر امید
بسیجی به میدان خون و جنون
بسیجی بود الگوی سادگی
چو نام بسیج آید اندر میان
همان راهیان ره عشق و خون
بسیجی بود یادگاری بزرگ
بود یادگار شهیدان به حق
بسیجی بود مقتدایش علی
بگیرد بسیجی از آن نور، نور

بسیجی بود عاشقی کم نظیر
بود مدرسه‌ی عشق بر عاشقان
همان عارفان مسلح نشان
که شعر شهادت شد آن را، شگون
بود پر کتابش ز حرف حساب
به شب زاهدی غرق، در سوزها
بسیجی است، کو می کند دفع شر
بسیجی جلو دار بُد بی درنگ
در اشکاف کوه و به دشت و به شهر
به میدان مین، پشت هر حائلی
زهی این خلوص و زهی این اثر
تلاش و خلوصش نشان داده شد
چون او صف شکن در جهان کس ندید
خروشد چو شیری بر خصم دون
وجودش پر از رحم و دلدادگی
یفتم به یاد ره و راهیان
همان سربرداران دشت جنون
از آن رادمردان پاک و سترگ
همانها که در عشق برده سبق
همان کو، ز نورش جهان منجلی
جوانمردی و پاکی و عشق و شور

بسیجی که خود رهرو حیدر است
 بسیجی بود عاشق کربلا
 بسیجی بود پیشوایش حسین
 تمام وجودش پر از عشق و شور
 به آن کو که جان داد در راه دین
 از این رو بسیجی حسینی بود
 بسیجی بود اهل راز و نیاز
 نماز بسیجی پر است از خضوع
 بسیجی به مسجد زند پایگاه
 بسیجی است با مومنین همنشین
 جوانان ز مسجد بسیجی شوند
 که مسجد بسیجی دهد پرورش
 بسیجی بود یار درماندگان
 بسیجی ولایت‌مداری سترگ
 بسیجی به حق پیرو رهبر است
 بسیجی بود یار مستضعفان
 بسیجی بود خالی از هر غرور
 تکبر بود از بسیجی بدور
 بسیجی بود خالص و بی ریا
 وجود بسیجی پر از عشق و مهر
 وجود بسیجی بود وقف دین

هم الگوی او، آن یل برتر است
 بجان می‌خرد بر خودش هر بلا
 حسینی که بُد بر نبی، نور عین
 به شاه شهیدان، امام غیور
 سرش رفت بر نیزه ی خصم کین
 هم او مقتدایش خمینی بود
 رود اول وقت سوی نماز
 بدرگاه حق بس که دارد خشوع
 که مسجد بود بهترین جایگاه
 هم او یست با اهل مسجد قرین
 از آن رهسپار دو عیجی^۱ شوند
 کند نفحه ی حق در آنجا وزش
 کند اقتدا بر علی زمان
 شده با توگای قوی و بزرگ
 وجودش پر از عشق آن سرور است
 بسیجی بود ضد مستکبران
 بسیجی بود دشمن هر شرور
 تواضع بود خوی آن با شعور
 بود قلب او جایگاه خدا
 زداید ستمدیده را غم ز چهر
 بُرد گُردِ غم از دل مؤمنین

۱. یکی از مناطق جنگی در زمان جنگ

زند تیر غم بر دل مشرکین
 بعنوان یک مسلم اندر زمین
 بود یار دیرین مستضعفان
 که تا دین و امت بماند مصون
 بود یار مظلوم دشمن گریز
 که بر نابکاران نماید خروش
 همیشه همراه است اینسان شعار
 بسیجی شوند و شود نو، جهان

هم او دشمنی سخت بر کافرین
 بسیجی بود الگویی راستین
 ندارد سر سازشی با بدان
 کند سینه را اسپرِ خصمِ دون
 هم اویست با ظالمان در ستیز
 بسیجی ستاده به میدان به هوش
 بسیجی بود مایه ی افتخار
 خوشا آنکه روزی همه ی مردمان

پاییز ۱۳۸۶

به یاد معلم شهید حاج سید علی (سید رضا) مهدوی

آن سرو قدان و صیح خیزان
آن تاخت زنان به قوم بی عار
دشمن شکنان به سان شهباز
دلداده ی مکتب حسینی
با هم شده متحد به یک بار
کردند شروع؛ جنگ ویران
بیستاد گران رذل مزدور
از صف شکنان و پاکبازان
از بهر نجات دین بجستند
خون در رگ مردمان بجوشید
دشمن به شکست گشت مجبور
سید علی آن مهین و مهتر
او بنده ی خاص کبریا بود
جان داد به راه بنده بنواز
بر امر و اشارت خمینی
با بغض گلو و دیده ی تر
در حشر، حمایت نماید

بر خاطر آمد از عزیزان
آن سوته دلان دشت پیکار
عاشق شدگان در گه راز
یک یک همه عاشق خمینی
آنگاه که دشمنان خونخوار
از بهر شکست ملک ایران
آن بی خبران از خدا دور
غافل شده از دلیر مردان
مردان سحر کمر به بستند
سرتاسر مملکت خروشید
قدها شد علم مقابل زور
از جمله ی صفدران برتر
آن سید مهدوی صفا بود
او بود معلمی سرافراز
قربانی سیره ی حسینی
سوزم زفراق این برادر
خواهم که شفاعتم نماید

بیاد معلم شهید حاج احمد شجاعی

از نبرد نابرابر پررز درد
 دشمنان حق علیه این نظام
 در خیال خود چنین پنداشتند
 مردم آن هم شود تسلیم تام
 آن همه نعمت از آنجا می‌بریم
 بی خبر از مردم صاحب وداد
 جان بکف آماده ی رزم و شکار
 آن خمینی رهرو راه حسین
 جمله مردم حرکتان آغاز کرد
 بهر دفع فتنه خود را ساختند
 بود اندر جبهه‌های پر نفیر
 حاج احمد مرد با عزم و سدید^۱
 کاروان سالار عشق ذوالعلی
 بود در شغلش بهین و سرفراز
 پیر و حق بود و اهل بندگی
 بر صف دشمن بزد آن بانفعا^۲
 داد آموزش به شاگردان چنین
 یاد او باشد مرا در دل نهان
 دستگیرم باشد اندر روز نشر

بار دیگر یاد آرم ز آن نبرد
 روزگاری شد که بهر انتقام
 جنگ سختی را براه انداختند
 ظرف یک هفته شود ایران بکام
 همچو سابق ما به ایران می‌رویم
 لیک آن بیچارگان بد نهاد
 بی خبر از مردمان دین مدار
 بی خبر از صولت پیر خمین
 چون ندا در داد از بهر نبرد
 از صنوف مختلف برخاستند
 از معلم‌ها حضوری چشمگیر
 من کنون یاد آورم از آن شهید
 آن معلم آن عزیز با صفا
 آن معلم آن همه سوزو گداز
 حاج احمد در تمام زندگی
 او لقب بودش شجاعی و شجاع
 جان خود را داد اندر راه دین
 از فراقش من بسوزم هر زمان
 دارم امید شفاعت روز حشر

پاییز ۱۳۸۷

۱. محکم، استوار

۲. دارای نفع زیاد برای مردم

یاد همهی شهیدان بویژه شهید بزرگوار محمود محمدی

قصه گویم تا دهی سر، ناله‌ها
 بعد از آنکه شاه خونها ریخت، رفت
 دشمنان دین و قرآن و شرف
 جنگ تحمیلی به راه انداختند
 رهبر آزادگان پیر خمین
 داد فرمان بر جوانان وطن
 هین که دفع این سیاهی‌ها کنید
 نوجوانان و جوانانی فهمیم
 با ولایت زنده آن رزمندگان
 مردمانی خالی از هرا دعا
 در سر آنها فقط شور حسین
 هرچه فرمان داد آنها هم مطیع
 آگه از اهداف خود در این نبرد
 بود محمود از گروهی این چنین
 او ز سرگذشت تا شد سرفراز
 با نبرد خود دل دشمن شکافت
 گشت واصل او به حق ذوالجلال
 دارم امید شفاعت من به حشر

شرح جانبازی سرخ لاله‌ها
 پیش اربابان خود، آن تیره بخت
 سالها خورده در این مرتع علف
 خون فرزندان ایران ریختند
 آن که رهرو بود در راه حسین (ع)
 آن جوانان غیور^۱ و پرفطن^۲
 مرزها پاک از مناهای‌ها کنید
 رادمردانی برون از ترس و بیم
 سر به فرمان ولی داده به جان
 پاک و صافی گشته از عجب و ریا
 گوش بر فرمان آن پیر خمین
 صفدرانی بس دلیر و بس شجاع
 علت انجام جنگ گرم و سرد
 کرد قربان جان خود در راه دین
 تن فدا کرد و بشد محرم به راز
 روح پاکش سوی علیین شتافت
 خوش به حال اینچنین رسم و دلال
 او نماید یاریم در روز نشر

زمستان ۱۳۸۶

۱. غیرتمند

۲. زیرک و دانا

به یاد همه ی شهیدان به ویژه شهید بزرگوار غلامعباس عرب پور

از دشت جنون و جنگ خونبار
 از لاله رخسان باغ ایثار
 سرمست ز جام وصل دلدار
 آن واصل حق و محرم یار
 شد کشته به راه آن وفادار
 آن جان به کفان دشت خونبار
 باشوق به سوی حی دادار
 مردانه به دشمن دغل کار
 تا خورد شکست و شد نگون سار
 رازی که نمی‌رسد به پندار
 از اسلحه داشت وقت پیکار
 کی گُند نمودشان به یکبار
 دنیا زدگان آدمی خوار
 هر بنده ی خالص و صفاکار
 از روی نیاز شد طلبکار
 گُردد ز برای او هوادار
 ای کور دل، ای عنود بیمار
 مردان خدا بُدند بیدار
 بر درگه کردگار مختار
 تا بر شکنند خصم بی عار
 و آن عشق شهادت و سر دار
 گردید شهید و همدم یار

ای مرغ سحر کنون به یاد آر
 از آن همه عشق و شور و فریاد
 زان می زدگان باده ی عشق
 یادی بنما تو از عرب پور
 بُد نام خوشش غلام عباس
 دیگر تو بگو از آن شهیدان
 دیدی که چگونه پر کشیدند
 دیدی که میان آتش و خون
 بردند یورش چو شیر شرز
 بس نکته در این میان نهفته است
 با آن همه قدرتی که دشمن
 اما چه شد آن همه مهمات
 گوئیم به دشمنان غافل
 آنگه که ز روی اضطراری
 رو کرد به سوی خالق خود
 البته و را جواب گوید
 ای دشمن غافل و ستمکار
 آنگه که شما به خواب بودید
 با ذکر و دعا و ندبه و عجز
 درخواست از او توان و قدرت
 رمز دگری در آن نهفته است
 پیوسته دعایشان چنین بود

گردیم مقیم کوی دلدار
 آن قادر بی نظیر و دادار
 آسان بنمود جنگ و پیکار
 دشمن به شکست کرد اقرار

پرواز کنیم و پر گشاییم
 آن خالق مهر و مهربانی
 در پاسخ آن دعای جان سوز
 شد فتح و ظفر نصیب آنان

زمستان ۱۳۸۶



به یاد شهید بزرگوار رضا دادبین

ای در نظرت حقیر کونین^۱
 گویی که به عشق و اله^۲ بودی
 آن عشق به جان و دل خریدی
 عشقی به رسول و آل طاها
 بالغ شده روح تو چو کوهی
 کردند ترا، نشان ز بالا
 معشوق بدیدی و پریدی
 آن پاکِ نفس و فطرت تو
 دشمن ز نهبِ تُست مدهوش
 بر لوحه‌ی درس خود نوشتی
 کوهمت و پس کجاست غیرت؟
 اینگونه رضا جواب در داد
 فرمان بده خون خود بریزم
 دین مانند راه و رسم ایمان^۳

ای چارده ساله قره العین
 آن روز که هفت ساله بودی
 وقتی که به چارده رسیدی
 عشقی به خدای حی دانا
 در جسم اگر کم از بلوغی
 آن دم که ز سوی حق تعالی
 بیخود شده و ز جهان بریدی
 نازم به تو و به همت تو
 ای غیرتی سلاح بر دوش
 از درس و کتاب در گذشتی
 من زنده و دین دچار فترت؟
 رهبر چون دای عشق سر داد
 لیبک خمینی عزیزم
 او رفت و بداد جان به جانان

۱. دنیا و آخرت

۲. عاشق، دوستدار

۳. این شعر و شعر صفحه بعد را مؤلف با استقبال از شعر نظامی در لیلی و مجنون، در نصیحت به فرزند که مطلع آن

باغ نظر علوم کونین

ای چارده ساله قره العین

می باشد، سروده است.

برای شهید بزرگوار احمد دانشی

ای شانزده ساله قرة العین
عمر تو خزان ندیده بگذشت
این راه، ره بهار باشد
رفتگی تو به گلستان معشوق
راهی که تو رفته ای به صد شوق
در نزد خدا تو جا گرفتی
رفتگی تو به شیوه ی حسینی
خون تو نثار شد بر اسلام
شادم که ره علی اکبر
اندر ره دوست جان چه قابل
ای غنچه ی نوشکفته ی من
خوش قیمت خویش درک کردی
سوزم ز غم تو هر شب و روز
از نام تو ارجمند گشتم
بالم به تو و به همّت تو
احسنت به حسن انتخابت
سربازی عاشقانه رفتگی
درد و غم دوست را خریدن
این شیوه ی راد مردمان است
رفتگی تو به سوی آسمانها

ای رفته به سوی حای دارین
نادیده سیه سپیده بگذشت
با برد و خزان چه کار باشد
از ما و منی شدی تو مفروق
داده به وصال حق تو را سوق
از نغمه ی او صفا گرفتی
بر امر و اطاعت از خمینی
احسنت بر این مرام و این نام
پیموده و رفته ای تو با سر
با سرخی رو، شدی تو بسمل
ای لعل و دُرِ نسفته ی من
در فصل شتا، تو برگ کردی
نازم به تو و به آن همه سوز
و ز کار تو سر بلند گشتم
آن طینت با حمیت تو
وز سوزش عشق جان فرایت
و ه وه که چه جاودانه رفتگی
در راه وی از جهان بریدن
رسم و ره سرخ چهرگان است
من ماندم و مادر تو تنها

با مایی و ناظری به هر حال
 تو یاور ما و آقربایی
 فرموده خدا که اوست زنده
 ناظر بود او به پست و علیا
 در نزد شهید شد هویدا
 بینی تو تمام کار و کردار
 هستم خجل از شما گواهان
 از آنهمه اشتباه و نسیان
 کو دست پُری که هدیه آرم
 از روز سؤال بیمناسکی!
 از خوف خدا کنی تو تشویش
 بر در گه کی برم نیازم
 در چاه گنه شود گرفتار
 جان و تن من شود فدایت
 هم خواهر و هم برادر تو
 دوستان عزیز دل پریشان
 بر در گه حق اطاعت تو

نه نه که تو در تمام احوال
 تو زنده و در کنار مایی
 کی گفته شهید هست مرده؟
 او شاهد ماست در دو دنیا
 اعمال همه خفی و پیدا
 ای شاهد من مُحب دادار
 شرمنده شوم من از گناهان
 من معترف گناه و عصیان
 جز ننگ برای تو ندارم
 وقتی که تو با صفا و پاکی
 آنگاه که در وصیت خویش
 این بنده ی روسیا، چه سازم؟
 نگذار که این فقیر بد کار
 امید من است آن دعایت
 امید من است و مادر تو
 امید تمام قوم و خویشان
 باشد به تو و شفاعت تو

كودك و نوجوان



غول

اتل مَتل تو توله
امریکا مثلِ غولِه
اما غولِ پلاستیک
با ظاهری شیک و پیک
یه روزی بود یه غولی
پر باد و عرض و طولی ما بادشو پوکوندیم
سرِ جا خودش نشوندیم
ما دُمب او رو کندیم
تو آشغالا فکندیم
نوکری داشت تو ایران
می گفتن اعلا حضرت
مثل دوالپایی بود
افتاده بود رو ملت
مملکت را می چاپید
با اربابش می قاپید
نفت ما رو امریکا
مال خودش می دونس
می برد و می خورد اونو
این روسیاه نجس
امریکا می گفت به ما
شماها وحشی هستین
از قضای روزگار

روی گنجا نشستین
شما قدرت ندارین
گنجا رو در بیارین
ما درشون می آریم
به اهلش می رسانیم
امریکای بی حیا
کرد مارو از دین جدا
به شاه دستور می داد
که مؤمنین را بگش
هر کی می ره به مسجد
نکن اونو فرامش
هر کس اهل خدا بود
به زندونا فکندن
مردم آزاده رو
به خاک و خون کشیدن
کشاورزی در ایران
بشد خراب و ویران
گندمای بو کرده
از امریکا آوردن
به مردم این دیار
از گشنگی خوروندن
مؤمنین و اهل درد

دعا می کردن خدا
 نجات کی می رسه
 برای کشور ما
 ناگه خمینی آمد
 نور حسینی آمد
 شجاعت خمینی
 مردما رو شجاع کرد
 شاه کثیف مزدور
 با کاخ خود وداع کرد
 تظاهرات آغاز شد
 اردک شاه چوغاز شد
 مردم می گفتن به شاه
 نوکر آمریکایی
 ما شاه نمی خوایم برو
 از جون ما چه خواهی
 شاه گفت که توبه کردم
 از ترس ، توبه کردم
 غلط کردم بد کردم
 گول عموم^۱ رو خوردم
 چکار کنم، نوکرم
 خودم می دونم حرم

ولی می خوام شا باشم
 از کاخ نشینا باشم
 مردم به حرفای او
 توجهی نکردن
 گفتن که باید بری
 نباشه جای ماندن
 به دستور آمریکا
 کشت و کشتار آغاز شد
 دستای شاه خائن
 برای کشتن باز شد
 اسلحه ها کشیدن
 شکمها رو دریدن
 پیرا و بچه ها رو
 به خاک و خون مالیدن
 ولی کور خونده بودن
 که مردم آروم بشن
 این مردم مقاوم
 اسیر شیطون بشن
 بالاخره شاه دزد
 از کشور ما گریخت
 امریکا هم ماستاشو
 به کیسه ی خودش ریخت

۱. در طنز سیاسی به آمریکا «عمو سام» می گفتند.

جمهوری اسلامی
 در مملکت به پا شد
 از برکت خمینی
 خیمه ی دین بنا شد
 این مردم دین مدار
 آزادی پیدا کردن
 هویت کشور و
 دوباره احیا کردن
 اکنون شده این کشور
 مال خود ابرونی
 با اتحاد مردم
 قدرت شده فزونی
 دشمن نداره دیگر
 آن جرأت و جسارت
 حمله کند به ایران
 رسد به ما خسارت
 ایستاده اون دور دورا
 ژست‌های خشک می‌گیره
 از اینکه در ایران نیست
 از دق داره می‌میره
 توسایت نوکرائش
 فُحشا میده به ایران
 تهمت‌های ناروا

می‌زنه بر مؤمنان
 می‌خواد جونای ما
 از مسجدا، جدا شن
 از دین حق بگردن
 بی قید و بی حیاشن
 تلاش داره جوونا
 بی دین و لاقید باشن
 به راه شیطون برن
 اهل خدا نباشن
 چون خودشون می‌دونن
 با جنگ کاری نمی‌شه
 میگن با این شگردا
 شاید گشایشی شه
 اگر جوونا بشن
 بی دین و بی دیانت
 تسلیم اونا میشن
 بی زحمت و بی محنت
 لذا تلاش اونا
 یک جنگ فرهنگیه
 کم رنگی دین ما
 برایشانعالیه
 ای جوون عزیزم
 ای یادگار شیران

براه قرآن برو
 مرو راه، شریران
 شرافت به دینه
 بزرگی ات به ایمان
 درنگ میکن کمی
 کجا چنین شتابان
 گذشته را تو بنگر
 به خون همکلاسان
 آنها که جان بدادن
 برای عزّ ایران
 آنها که خون بدادن
 تا دین حق بمونه
 جوون کشور ما
 به راه کج نرونه
 مواظب باش عزیزم
 پا رو خونا نذاری
 مرام شاهدان را
 همیشه پاس بداری
 اکنون تلاش دشمن
 پی رُبودنِ تُست
 مواظب خودت باش
 در امر دین نشی سُست

نعمت گاز

آتل مَتَل تو تَوَلِه
 گاز اومده تو لوله
 شیر اجاق و وا کن
 شعله رو خوب نگا کن
 نه بو داره نه بَرَنگ
 خیلی زیبا و قشنگ
 گاز نعمت خدایه
 هدیه به بنده‌ها یه
 این نعمت خدا رو
 باید که قدر بدانیم
 برای پاس نعمت
 دو رکعتی بخوانیم
 نماز به درگاه حق
 تشکر از خدایه
 بی نماز هر که باشه
 از آدما جدایه

نعمت آب

آتل مَتَل تو تَوَلِه
 آبای توی لوله
 آبای رودخانه‌ها
 جوها و دریاچه‌ها
 آبای توی دریا
 خدا داده بی ریا
 باید که قدر بدونیم
 اون رو به هرز نرونی
 باید مواظب باشیم
 خیلی مراقب باشیم
 که آب نگرده هَدَر
 نره جای بی ثمر
 آب نعمت خدایه
 هدیه به بنده‌هایه
 باید که پاس بداریم
 شکر و سپاس بیاریم
 برای انجام شکر
 باید نماز گزاریم
 هر کی نماز نخونه
 یک بشر نادونه

نعمت درختان

آتَل مَتَل درختا
 این موجودات زیبا
 به ما میدن میوه‌ها
 انگور و سیب و خرما
 میواشون و می چینیم
 در سایه شون می شینیم
 اگر درخت نباشه
 زندگی آس و لاشه
 درختا و جنگلا
 هستن مخلوق خدا
 اونا نفس می کشن
 گاز کربنیک می کشن
 موجود زنده هستن
 خدارو بنده هستن
 هر درخت و هر بوته
 برای ما نعمته
 قدر نعمت بدانیم
 اونا رو دوست بداریم
 به درگاه خداوند
 سر نیاز گذاریم
 به پاس این نعمت‌ها
 دو رکعتی بخوانیم

نعمت حیوانات

آتَل مَتَل تو توله
 او مد صدا زنگوله
 زنگوله ی گوسفندا
 میش و بز و شترها
 این حیونا چه زیبا
 می‌زن برای چرا
 وقتی می‌ریم تو روستا
 می‌بینیم این گله‌ها
 لذت داره برامون
 باز می‌شه چهره‌هامون
 دیگه از این حیونا
 ماهی‌های تو دریا
 پرندگان هوا
 هستن مخلوق خدا
 از گوشت بعضیاشون
 از شیر بعضیاشون
 می‌خوریم و می‌نوشیم
 از پوستشان می‌پوشیم
 شکر بکنیم خدا رو
 پاس این نعمتا رو
 دو رکعتی بخوانیم
 تا نا سپاس نمائیم
 نماز شکر خدایه
 واجبه بنده‌ها یه

نمی‌شود که ...

نمی‌شود که انسان، اسمی مسلمان باشد
 بدون هیچ عبادت، شعارش ایمان باشد
 ایمان بدون عمل، فایده‌ای ندارد
 عمل به امر خدا، مسلمانی می‌آرد
 شباهت حیوانات، با آدما در چیه؟
 بشمار برام تا ننگن، که ذهن تو خالیه
 درست و راست می‌گویی، یکیش خوابید نه
 بچه داری هم بگو، سومی شم خورده
 آدم‌هایی که در بست، در فکر خورد و خوابند
 شبیه حیواناتند، که عقل و درک ندارند
 حالا بگو چه فرقه، بین انسان و حیوان
 یک یک برایم بشمار، خیلی روان و آسان
 تفکر و اندیشه، احساس و عقل و پیشه
 خیال و وهم و تدبیر، فرقائیه که میشه
 فرقای دیگرم هست، بین انسان و حیوان
 عبادت و بندگی، برای حی سبحان
 انسان باید بدونه، که بندهٔ خدایه
 نماز و روزه و حج، واجب بندهایه

سؤال

چرا بشیم بنده و، نماز و حج گزاریم؟
گرسنه و تشنه شیم، که روزه را بداریم
آزاد نباشه چشم و، زبان و گوش هامون
هر چه خواستیم بگوئیم، بینه چشمهامون

جواب

سؤال خوبی کردی، خواستی بهتر بدانی
رمز عبادتها را، بر عمق دل نشانی
بندگی خداوند، آزادگی میاره
شیطان جن و انسی، بهت کاری نداره
آدمهای بی خدا، اسیر و عبدِ دلند
نوکر شیطان میشن، در راه باطل ولند
یاد خدا نکردی، خدا هم یاد تو نیست^۱
زندگی بی خدا، زندگی نیست، مردگی است
بی ذکر و یاد خدا، قلب و دلت می میره^۲
انسان میشه حیوانی، پست تر از اونم می ره
اما بیاد خدا، دلها آرام می گیره^۳
قلب تو روشن می شه، حیوانیتت می میره

۱. قرآن مجید سوره حشر آیه ۱۹ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ ، مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم آنان را به خود فراموشی گرفتار ساخت.

۲. بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَنَسِيَانَهُ مَوْتَهَا : یاد خدا ، دلها زنده می شود و مرگ قلبها در فراموشی خداست. پیامبر اکرم (ص)

۳. قرآن مجید سوره رعد آیه ۲۸، أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

یاد خدا که کردی، خدا یادت می‌کنه^۱
 در سختی و مشکلات، حمایت می‌کنه
 یاد خدا تو قلبت، نورانیت میاره
 شیطان بی مروت، آنجا جایی نداره
 اسم خدا دوایه، برای دردای ما
 نام خدا شفایه، برای دردای ما^۲
 یاد خدا که باشی، گناهی هم بر تو نیست
 گناه نکردن تو، علامت انسانی است
 یاد خدا هر که بود، خودش را می‌شناسه
 آدم که خودش را می‌شناسه^۳

۱. قرآن مجید سوره بقره آیه ۱۵۲: اذکرونی اذکرکم

۲. دعای کمیل: یا من اسمہ دواء و ذکرہ شفاء

۳. پیامبر اکرم (ص) من عرف نفسه فقد عرف ربه

نماز

برای یاد خدا، باید نماز بخوانی
 تا وقتی بی‌نمازی، تو پیرو شیطانی
 خدا بما فرموده، یاد من در نماز^۱
 هر کس نماز نخوانه، او از من بی‌نیازه
 ما محتاج خدائیم، کی گفته بی‌نیازیم؟
 اگر شدیم بی‌نیاز، زندگی رو می‌بازیم
 خدا به ما نعمت، چشم و گوش و زبان داد
 چه نعمت‌های دیگر، به ما مفت و ارزان داد
 نماز، شکر خدایه، به پاس نعمتهایش
 اگر تو بی‌نمازی لگد زنی به پایش^۲
 نماز، باعث میشه، گرد گناه نگردیم^۳
 وقتی گناه نکردیم، آزاده ایم و مردیم

۱. قرآن مجید سوره طه آیه ۱۴: اقم الصلوه لذکری

۲. کنایه از ناسپاسی است.

۳. قرآن مجید سوره عنکبوت آیه ۴۵: اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَآءِ وَ الْمُنْكَرِ

روزه

روزه امری واجبه، برای هر مسلمان
 سرپیچی از امر حق، نباشه شأن انسان
 انسان اگر راست میگه که بنده ی خدایه
 باید روزه بگیره، و گرنه بی خدایه
 البته بر مریضا، مسافران در راه
 روزه نباشه واجب، بایستی باشین آگاه
 سلامتی جسم و سلامت وجودت
 در گرو روزه است، قدرت و قوت روح
 گرسنگی می کشی یاد فقیران می شی
 یاد آنها که کردی محبوب یزدان می شی
 گرسنگی، تشنگی، قدرت روحی آره
 نعمت و لطف خدا، به آدم رو میاره
 آدم بی نماز و بی روزه و عبادت
 دروغگو و غیبت کن، پر حرف و بی دیانت
 حیوانی آدم نماست، خودش خبر نداره
 اگر به او بگویی، داد و فریاد بر آره

اصول و فروع دین

بگذار که یک بار دیگه، اصول دین را بگیریم
 فروع دین خود را، دوباره تکرار کنیم
 اصول دین پنج تاست، توحید و عدل و معاد
 امامت و نبوت، باید کنی اعتقاد
 نماز و حج و زکوة، روزه و خمس و جهاد
 امر به معروف و نهی، از منکرات و فساد
 تولا و تبرا، جزء فروع دینند
 عمل به آنها نما، که واجب مبینند



توجه

مطلبی یادت می‌دم، خیلی قشنگ یاد بگیر
 در جامعه هر کسی، شغلی داره گوش بگیر
 یکی پزشک و دیگر، مهندس و کارگر است
 دیگری هم معلم، استاد کاری ماهر است
 کار پزشک، درمان، دردای جسم مایه
 در رفع دردای روح، عالم به کار می‌آیه
 عالمان دین ما کارشناس دینی اند
 دین را از آنها بگیر، پزشک روحانی اند
 به سن تکلیف رسی، باید نماز بخوانی
 دستورات دینی را، در حد خود بدانی
 به اعمال عبادی، تو چون ناآشنایی
 به کارشناسان دین، باید رجوع نمایی
 کارشناسان در اول، مجتهدان دینند
 سایر روحانیون، راهنمایان دین اند

تقلید

هر مسلمان یا باید، خودش باشه مجتهد
 یا اینکه تقلید کُنه از مجتهدین بچد
 به مجتهد رجوع کن، رساله اش را بگیر
 هر مسئله که خواستی، در آن بود ناگزیر
 رساله ی مجتهد، کتاب آدم سازی است
 برو رساله ای باش، خیال نکن دین بازی است
 چطور وقتی که جسمت مریض میشه ناگهان
 سوی پزشک می دوی، برای درمان آن
 داروی نسخه او، با جان و دل می خوری
 نمی پرسی از چه رو، این دارو را می خوری
 نوبت دین که میشه ، چرا، چرا، می کنی
 غافل از دردهات، این پا، اون پا می کنی
 دردای روحی ما، پزشک دین می خواهد
 به عالمی رو بیار، اون درداتو می کاهد
 مؤمن بی رساله، مسلمونی حیرونه
 تو کارهای دینی خیلی وقتا می مونه
 چون نداره مرجعی، لذا بطور معمول
 عبادات این آدم، شاید نباشه مقبول
 تقلید، از مجتهد، واجب هر مسلمان
 تو مجتهد که نیستی؟ تقلید نما از آنان

فرمایش امام^۱ است، مجتهدان امینند
رجوع کنید به آنها که راویان دینند
جانشین امامان ولایت فقیه اند
مجتهدین در زمان حاکم شرع و دینند

۱. منظور از «امام» امام زمان علیه السلام می باشند.

غدیر

سلام به روی ماهتون می‌کنم
 راحت و آسوده و آزاد باشین
 حرف شایسته ای بگم براتون
 از آن زمانهای خوش و پر سرور
 روزای پربرکت و سازنده بود
 ده سالی هم ز هجرتش گذشته
 باید کنی امر مهمی قبول
 جانشین خود بنمایی ردیف
 امر خلافت به وی از خواست ماست
 به این عمل به جد تو اقدام کنی
 طالب اجرای عمل شد رسول
 اراده ی حضرت حق رخ نمود
 رسید به جایی که غدیر بوده آن
 در سفر مکه بوده در مسیر
 این غدیر بود نزدیکهای جُحْفَه^۱
 بگین به مردم که در اینجا وایسین
 جار می‌زدن برای آن مردمان
 مجری دستور پیامبر شوند

آی بچه‌ها سلامتون می‌کنم
 خدا گُنه همیشه دلشاد باشین
 میخوام که قصه ای بگم براتون
 قصه بگم از آن زمانهای دور
 آن زمانها که پیغمبر زنده بود
 در سفرِ آخرِ او به مکه
 وحی آمد از خدا به سوی رسول
 موقع برگشت ز حج شریف
 جانشین تو علی مرتضاست
 باید به مردم همه اعلام کنی
 موقع برگشت ز حج قبول
 هیجدهمین روز زذی حجّه بود
 قافله ی پیامبر (ص) و همراهان
 جایی که آب و امیسه میگن غدیر
 حدّ فاصل از مکه تا مدینه
 امر بفرمود رسول امین
 جارچی‌ها هم در میان کاروان
 باید همه اینجا توقف کنند

۱. محلی در ۶۴ کیلومتری مکه است که حاجیان در آن جا مُخَرَّم می شوند.

جمع آمدند آنجا به امر رهبر
 بهر نبی منبری آراسته
 برد علی را به کنار خودش
 برای مردم ز فروع و اصول
 مطلب ناگفته را او باز کرد
 کس نکند زین سخن واهمه
 می‌رسد آن روز و زمان قرار
 غیر خدا مرگ برایش سزاست
 تا که بینند تمامی ز پند
 جانشین من بود اینک علی
 بعد من است این علی مولای او
 دوست شود با امیر المؤمنین
 هر که خطا کرد ز مکتب جداست
 بیعت خود را بنموده ظهور
 گشت علی صاحب آن امتیاز
 بعد رسول هست علی جانشین
 جلوه‌ی او جلوه‌ی احمد بود

زائرین و همراهان پیامبر(ص)
 از جهاز اشتران شد ساخته
 بالای منبر بشد آن حضرتش
 گفت: مفصل سخنانی رسول
 در همه مورد سخن آغاز کرد
 گفت بود مرگ برای همه
 مرگ مرا هم ببرد زین دیار
 آنکه نمرده است و نمیرد خداست
 پس بنمود دست علی را بلند
 بعد بفرمود به صوت جلی
 هر که منم مولا و آقای او
 هر که مرا دوست بدارد یقین
 امر او امر من و امر خداست
 یک یک مردم همه با عشق و شور
 دست ارادت به علی شد دراز
 اعتقاد شیعه بود این چنین
 راه علی (ع) راه محمد(ص) بود

مراثي



قصه‌ی کربلا

کاروان عشق با صد سوز و ساز
کاروان سالار زیبا دلبری
کاروانی حامل گل، سربه سر
نوگلانی چون چراغ آفتاب
این گلان از باغ عرش اعظمند
چون پیامد امر حق کاندل زمین
پس تقاضای پیمبر ساز شد
صاحب این باغ پر نور دو عین
پرورش داد او چنین گل‌های ناب
پس ندا آمد که حرکت ساز کن
روز حرکت عرش در لرزش فتاد
حضرت آدم دو چشمش پر ز اشک
گشت ابراهیم در اندوه و درد
حضرت عیسی بسی غمناک شد
ناظر این کاروان، رب علاست
کاروان آمد به سوی وعده گاه
کاروان سالار فرمان داد، ایست
هست قربانگاه این صحرای عشق
شد منای ما در این دشت جنون
باید اینجا گل فشانی‌ها کنیم
باید اینجا غنچه‌ها پر پر کنیم
اکبرم، اینجا تو قربان می‌شوی

کرد حرکت ز امر رب بی نیاز
عاشقی، کشور گشایی، سروری
وه چه گل‌هایی، همه زیبا و تر
هر چه زیباتر ز قرص ماهتاب
خود سفارش از رسول اگر مند
گل شود پر پر برای امر دین
رشد گل‌ها از حسین آغاز شد
گشت اعلا مرد حق، یعنی حسین (ع)
هر یکی زیبا چو برق ماهتاب
سوی مسلخ با گلان پرواز کن
عمق گردون از آلم غرش نهاد
نوح، دلخور، ریخت از چشمان سرشک
حضرت موسی فغان آغاز کرد
هم رسول ... گریبان چاک شد
خادمان جبریل و میکائیل هاست
خود چه می‌عادی که بُد بی دادگاه
وعده‌ی دیدار جز اینجا نیست
وعده‌ی دیدار با اعلا ی عشق
خود ز قربانی شود دریای خون
در ره حق جانفشانی‌ها کنیم
یک به یک گل‌های خود بی سر کنیم
در ره حق بی سرو جان می‌شوی

من ز قتلت داغ بر دل می شوم
چشم من دیگر ندارد تاب دید
ای برادر بو فضائل گوش دار
ساقی لب تشنگان من تویی
دستهایت می شود اینجا قلم
دشمنان تیری به چشمت می زنند
می خورد فرقت عمود آهنین
چاره ام از مرگ تو کم می شود
اصغر شیرین زبان در دشت خون
طفل سر داده براه دوست اوست
ای برادر زاده ام پور حسن
ای امانت از برادر، نور عین
می شوی اینجا تو بسمل^۲ زیر تیغ
زیر تیغان غرق ناله می شوی
زینم اینجا اسیرت می کنند
از خدا جو صبر اندر این بلا
گر به بینی پیکرم را چاک چاک
یک به یک طفلان من را یاد کن

لفظ استرجاع، قائل می شوم^۱
از فراقتم می شود چشم سپید
تو علمداری به روز کارزار
حامی دین، روح و جان من تویی
می فتد در نخل از دست غلم
زخمها بر روی زخمت می زنند
می شوی بی دست، تو، نقش زمین
از غمت تدبیرها گم می شود
جای شیر او می خورد تیر جنون
با تبسم می رود در نزد دوست
قاسم ای بلبل هر انجمن
ای فدای تو شود، جان حسین
آفتابت می شود در زیر میخ
زیر سم اسبها له می شوی
ظاهراً اینها ذلیلت می کنند
بی بلا کی گشته محبوب خدا؟
کن تحمل، چون خدا خواهد چه باک؟
زین عمل روح و دلم را شاد کن

۱. گفتن کلمه انا لله و انا الیه راجعون.

اربعین

اربعین آمد،
که در آن روح حیات، روح معنا و نشاط
بدمد بر دلها
اربعین یعنی چه؟
تو کنون یاد کن از آن چهلم
چهل روز ز هر حادثه ای
اربعین شه گلگون کفنان
خواه این حادثه فوت است و یا چیز دیگر
اربعین از دهم ماه حرام
یاد دوباره
که در آن یاد ز ثارا... است
اربعین حرمت حادثه‌ها
اربعین پسر دخت رسول
احترامی به عزیزی که برفت
یاد آن روز غم و رنج و عذاب
سختی ز آن همه خصلت، که از آن فرد بماند
جلوه‌های ایثار
یاد آن خوبها، یاد نیکوییها
اربعینی به درازای ابد
یاد آیام و زمانهای دراز
که در آن زنده بماند ره و رسم توحید
که کنارش بودیم
زنده ماند شجر دین خدا
آنچه می ماند از انسان به جهان
و حسین...
به همین خوبیهاست
باغبانی که پیرورد چنان لاله رخان
اربعین‌ها هم یکسان نبود
و خودش نیز به همراه گلان پرپر شد
یادها نیز تفاوت دارند
یاد جان دادن آن شاه شهید
اربعین‌ها که ز افراد نکوست
یاد جان دادن علی اکبر او
اثری خاص به دنبال آرد
یاد جان دادن قلب و دل او
یاد آن خوبها، یاد آن مرد نکو نام
یاد جان دادن آن شبه رسول
و چه زیبا یادی است
چهلم روز ز دستان قوی
که بشد قطع در آن معرکه ی آتش و خون
یاد عباس علی، ساقی تشنه لبان
یاد حامی دین خدا، زنده بر یاد ولا
مردمان را ببرد سوی صواب
اربعینی که بود یاد شهید

دگر آنجا اثری بس زیباست
 که به شش ماهگی از ۶۰ گذشت!
 و چه زیبا جان داد
 و چه زیبا به دفاع از حرمِ الِ رسول
 ناله سر داد و فدای دین شد
 اربعینِ گل گلزارِ حسن
 قاسم آن غنچه ی سبطِ اکبر
 آنکه می گفت شهادت بر من
 باشد از هر عسلی شیرین تر
 اربعینِ پسرانِ زینب
 اربعینِ دو جگر گوشه ی فرزند بتول
 زینب آن لحظه ی جان دادن فرزندانش
 ماند در خیمه، جَزَع نیز نکرد
 تا خجالت نکشد شاه شهید
 اربعینِ زینب
 که برفت او به اسیری، سوی شام
 سوخت جان همه از این حسرت
 که پلیدان، به اسارت بردند
 خاندان شرف و ایمان را
 حضرت مهدی موعود وصیِ آخر
 او شکایت کند از قوم پلید
 که چگونه به ستم

اربعینِ علی اصغر، پسر خون خدا
 عمه ام را به اسارت بردند
 و غمی بدتر از این غم نزد آتش بدلم
 و چنین شد چهلیم
 اربعینِ شه خونینِ کفان
 تا که فریاد کنیم
 همچو زینب برسانیم پیام
 به همه خلق جهان
 تا که بیدار شوند
 و سر از چنبره ی ظلمت و زور
 بنمایند آزاد

زمستان ۱۳۸۶

صفر ۱۴۲۸

به مناسبت هفتم تیر و شهادت شهید بهشتی و ۷۲ تن از یاران صدیق حضرت امام (ره)

خبر رسید که بوی نگار می‌آید
دهید مژده که دیدار یار می‌آید
کنون که رخصت دیدن به بار می‌آید
حضور جملگی آنجا به کار می‌آید
به بندگان چنین، افتخار می‌آید
براین گروه، شهادت شعار می‌آید
ولی برای کریمان، بهار می‌آید
عنایتی است که لیل و نهار می‌آید
که وصل یار پس از انتظار می‌آید
به وعده گاه جنان بی‌قرار می‌آید
که بهر چشم عدو، همچو خار می‌آید
سرشک دیده چو ابر بهار می‌آید
برای وصل به حق این مدار می‌آید
هزارها چو بهشتی، به بار می‌آید
که مرگ بر تو، از اینجا نثار می‌آید
هوای نفس خودت را مهار می‌آید

ز شهر عشق، عجب این شعار می‌آید
از اینکه هفتم تیر است و وصل شد نزدیک
چه فرصتی است رسیده ز درگه معشوق
صلا زدند به این جمع دوستان خدا
ندا رسید، که طالب به سرخ رویانم
بگو به قاتل بدبخت ای پلید نهاد
خزان نیت تو، خشکی گلستان بود
بَر بهشتی و یاران با وفای امام
بیود منتظر از بهر این چنین روزی
برفت سوی بهشت، آن بهشتی مظلوم
گه شهادت او گفت حضرت رهبر
مرا فراق بهشتی و دوستان عزیز
فدای آن همه مظلومی و کرامت نفس
برفت گر که بهشتی ز نزد ما، لیکن
چنین بگفت بهشتی به دشمن غدار
برای کسب مقام بهشتی مظلوم

در رثاء حضرت آیت ا... حقیقی

پر کشید آن مرغ خوش الهام ، رفت
 دعوت حق را پذیرفت او ز سلم
 رهبر مردم سوی دانایی اند
 گفت لیبک او به پیغام سروش
 گشت آزاد او ز زهر بند و برست
 زنده می ماند تا آخر زمان
 داد پاسخ امر و تصمیم خدا
 هادی مردم چراغ رهروان
 کرد مأوا در بهشت آن کامکار
 مرگشان ثلمه^۱ به دین و امتان
 عالمی، پیر مرادی، بس فهمیم
 او بُد از ذکر حق، آنی جدا
 بُد عجین با جسم و با احوال او
 قلب او از یاد آنها منجلی
 چشم ظاهر، چشم جان، غرق سرشک
 پس حسین هم می کند از وی دفاع
 از وجودش جبهه‌ها برکت نمود
 بود اندر جبهه، آن مرد سعید
 رزمیان رفتند سوی خاکریز
 خود دعا فرمود گآلله یارشان

ای دریغا عالم اسلام، رفت
 آیت ا... حقیقی مرد علم
 عالمان دین چراغ‌ها دینند
 چل چراغی بُد که اکنون شد خموش
 مرد تقوا و فضیلت شد ز دست
 نی غلط گفتم که اعلا مردمان
 او که دائم بود تسلیم خدا
 او بحق بُد وارث پیغمبران
 پر کشید او سوی قرب کردگار
 وارثان انبیانند عالمان
 اسوه ی تقوا و اخلاق کریم
 خالی از هر عشق، جز عشق خدا
 عشق پیغمبر، علی و آل او
 بود عاشق بر حسین بن علی
 یا حسین می گفت و می بارید اشک
 چون حسینی زیست کرد آن با نفاع
 بارها در جبهه‌ها شرکت نمود
 حمله ی بیت المقدس چون رسید
 چون نماز انجام شد با آن عزیز
 حاج آقا بوسه زد جا پایشان

روحیه‌ها گشت آنجا صد چنان
 آیت ... حقیقی را به کام
 عمر خود طی کرد با این کیفیت
 مرگ در کامش بشد شیرین چو قند
 قبرشان از نور حیدر تابناک
 مرگ آنها کشوری را داغدار
 با ولایت زیست از روی یقین
 بس درود ما بر آن مرد خدا
 ذکر او را داشت در هر انجمن
 زین سبب بُد عاشق پیر خمین
 بود بهر مؤمنین الگوی ناب
 نقش ایشان چشمگیر و پرفراز
 پشت بر دنیا و رو بر کردگار
 می‌بریم از آن عزیز رفته نام
 ای سفر کرده خدا یار تو باد
 دوری رویت به دلها خون کند
 گشت حسرت یارمان وقتِ ممات
 بهر ما نزد خدایت کن دعا

ولوله افتاد در رزمندگان
 این ارادت، این بزرگی این مرام
 بود دریای خلوص آن خوش نیت
 زیست او با افتخار و سربلند
 خوش به حال این چنین مردان پاک
 خوش به حال عالمان دین مدار
 آیت ... حقیقی مرد دین
 با ولایت رفت سوی آن سرا
 تابع امر خمینی، بت شکن
 چون که او می‌زیست بر عشق حسین
 نقش عالی داشت او در انقلاب
 گرچه بُد روحانیت خود پیشتاز
 زاهدانه زیست او با افتخار
 بار دیگر با درود و احترام
 نام تو ای مقتدا نرود زیاد
 جمع ما اموز بی تو چون کند
 قدر تو نشناختیم اندر حیات
 ای که می‌باشی تو محبوب اله

ملحقات



نماز

نماز، سجده به درگاه بی نیاز وجود
نماز، ناهی انسان ز منکرات و گناه
نماز، تخلیه ی قلب از کدورتها
نماز، ذکر و تشکر ز خالق متعال
نماز، اذن سخن با خدای لم یزلی
نماز، جلوه ای از بندگی به بنده نواز

نماز، عرض ارادت به درگاه مسجود
نماز، صافی انسانی ز کینه و ز عنود
نماز، حمد و ستایش به درگاه محمود
نماز، گُرنش محدود بهر نامحدود
نماز، وقت حضوری برای حی و دود
خضوع عبد به درگاه حضرت معبود

پاییز ۱۳۸۷



اهمیت نماز

یاد من کن، یاد من کن در نماز
نور چشم من بود اندر نماز
رو نمازی کن به حق بی نیاز
از عبودیت فروافتادگی است
این شیاطین زود گنامت کنند
عقل تو زایل شود، گردی خریف
شکل انسان، خوی حیوانیستی
بی نمازان را بود خود این سزا
ساجد شیطان شد و مردیش مُرد
رهزنان بستند راه حق بر او
رو، نمازی باش و بی ایمان مشو
هر کدورت را برد، نورت کند
کرد در میدان نماز آخرین
عشق من در زندگی راز و نیاز
خود پیامی محکم و والا بود
رو نمازی باش و آن را کن شعار
گرچه عاشورا کنند بس شور و شین

بندگان را گفت رب بی نیاز
گفت پیغمبر رسول سرفراز
هست معراج تو ای مومن نماز
بی نمازی باعث گمگشتگی است
چون نباشی بند حق بارت کنند
از صراط حق کنندت منحرف
باورت ناید که انسان نیستی
نوکر شیطانی و بند هوا
هر که بر درگاه حق سجده نبرد
چونکه از فطرت بگردانید رو
ای مسلمان بنده‌ی شیطان مشو
این نماز از کار بد دورت کند
ظهر عاشورا امام سومین
خود بگفتا دوست دارم من نماز
این پیام روز عاشورا بود
گر تو در راه حسینی گوش دار
بی نمازان نیستند اهل حسین (ع)

مسجد

هست مسجد جایگاهی بس بزرگ
مؤمنین همواره اهل مسجدند
مرعبادا... را خود مآمن است
جوشش دین از مساجد حاصل است
این که هنگام عزا مسجد رویم
شرط ایمانی نباشد ای عزیز
می کند مسجد شکایت از شما
من غریب اندر میان مسلمین
یادشان نامد که مسجد خالی است
پشت بر من رو به مردم خواستند
افتخار اهل ایمان مسجد است
دشمن اسلام از مسجد بری است
ای جوان، از مسجدی دوری مکن
سعی کن مسجد روی وقت نماز
هست مسجد ملجاء و معبد تو را
دوری از مسجد، شعار دشمنان
رفتن تو سوی مسجد ای جوان

خانه‌ی حق و مکانی بس سترگ
بهر انجام فرائض حاضرند
دومین خانه برای مومن است
اهل مسجد لطف حق را شامل است
غیر از آن همواره دور از مسجدیم
از چه رو باشی ز مسجد در گریز
صد گله دارد قیامت از شما
یادشان نامد که هستند اهل دین
دوری از مسجد، قرین ضالی^۱ است
خانه‌ی حق را غریب انداختند
جایگاه لطف رحمان مسجد است
او ز آبادی مسجد بس جری است
اهل مسجد باش و مهجوری مکن
کی شود مسلم ز مسجد بی نیاز
حفظ گرداند ز راه بد تو را
قرب مسجد، خار چشم رهنمان
تیر باشد بر قلوب ناکسان

تابستان ۱۳۸۴

اهمیت حج

حج بود از واجبات شرع و دین هر که دارد خود توان و استطاع بایش گردد روان سوی حجاز این لقب در شأن هر کس نابود موسم حج مکه باشد میزبان جمع آیند مسلمین آنجا بجد تا که دشمن را شناسایی کنند دست در دستان هم خرد و کلان مشکلات خویش را در این نشست زائران وقتی که مُحَرَّم می شوند پوشش احرام یعنی سادگی فرق نبود بین ارباب و فقیر در طواف خانه‌ی رب جلیل گوئیا در عرش بنمایی طواف باشد عرفات و منا صحرای عشق هست مشعر جای جمع اسلحه تا چو تیری سوی شیطان شود رجم شیطان درون کاری عظیم در منا، چون می کشی تو گوسفند چونکه برگشتی خدایی می شوی کیست حاجی؟ آنکه بعد از این سفر در شنید و دید و در هر گفتگو میهمان کوی ... صمد

رو بخوان آیات قرآن مبین امر حق باشد برای او مطاع نام حاجی سازد او را سرفراز جز کسی که حق ورا پذیرا بود مسلمین عالم آن را میهمان تفرقه را دور و با هم متحد جملگی ترک تن آسایی کنند تا رهند از حیلہ‌های دشمنان بررسی و دفع آن آید بدست ترک دینا گفته مُکَرَّم می شوند شکلی از یکرنگی و آزادگی یک لباسی هست آنجا چشمگیر عرشیان باشند حاجی را دلیل بابلیس افتاده ای اندر مصاف عارف حق شو تو در سودای عشق در منا کن اسلحه را تو یله او گریزد، دوست مهمانت شود تا بگردد حق به قلب تو مقیم می نمایی قتل نفس خود پسند تارک دنیای فانی می شوی در همه اعمال خود دارد نظر جز رضای حق نباشد میل او پاک باید گردد از هر خوی بد

روز معلم

یاد سوز، یاد عشق جان فروز
 یاد انسانی، فداکار و بزرگ
 یاد شمعی شعله بر سر
 رهگشای طالبان کوی برتر
 سوخته جانی، برای ساختن‌های تعالی بخش
 قافله سالار ره پویان کوی علم و ایثار
 اوستادی خود، پدر گونه
 که جان را بر سر پیروزی فرزند بگذارد
 و تک تک دانش آموزان این خاک ادب گستر
 همه فرزند اویند
 معلم، یار و غمخواری برای راهیان علم
 برای راهپیمایان کوی دوست
 معلم، باغبان نوگلان علم و اخلاق است
 و از او بشکفند آن غنچه‌های سبز پر امید
 معلم، روشنی بخش جهان تار و تاریکی
 که بگریزد از او دیو سیاه جهل و نادانی
 و انسانی خداگونه، پیمبر خوی
 که باشد رهنمای کوی نور و روشناییها
 گشاید روزنه‌های امید و آرزومندی
 معلم، منجیبی از بهر گمراهان اندر وادی غفلت
 رهایی بخش انسانها ز چنگال سیاهی‌ها

سخاوت‌مند مردی بهر بذلِ وقت
 برای درس و آموزش
 شعارش سوزش و سازش
 معلم، از تبار انبیاء و اولای حق
 و هم او از تبار عاشقانِ وادیِ ایمن
 بگیرد دست آنان را که شوقِ معرفت دارند
 رساندشان به سر منزل
 مقام خرمیها و کمال و رشد انسانی

بهار ۱۳۸۷



مادر

اندر این عشقش بود او بی قرار
در محبت تک بود آن غم گسار
هست آغوشش بهار اندر بهار
شیره ی جان می دهد لیل و نهار
چیست مادر هدیه ای از کردگار
بهر او منع است خواب خوشگوار
رنجها باید کشد آن جان نثار
نیست عشقی ساده و کم اعتبار
ریشه بگرفته است اندر روزگار
در کجا باشد چنین عشاق زار
زیر پای مادران با وقار
گوشه ی جنت بود در این دیار
در چنین دامان برای روزگار
پاک بنمایند از هر ننگ و عار
اهل دین و مردمانی حق مدار

هست مادر مظهر عشق و وقار
مادر آن انسان والا و شریف
در هوای گرم و سرمای شتا
دامن مادر بهشت طفل اوست
هر غمان را او بجانش می خرد
چشم بیدار شب است آن دل فروز
تا که فرزندی بیالد نسبتاً
عشق مادرها به فرزندان خود
عشق مادرها ز عشق کردگار
جان فدا سازد برای طفل خویش
گفت پیغمبر که باشد باغِ خُلد
دامن هر مادر صاحب کمال
پرورش یابند فرزندان نیک
مادران باید که نفس خویش را
تا که فرزندان آنها هم شوند

تیرماه ۱۳۸۷

اینم یه جورشه

چون شعر طنز روحم و می خراشه!
از شعر طنز و این چیزا بیزارم
دست خودم نیس که بگم نه اینه
ولسی بلند گریه گنه قشنگه
آدم گریه ای رو دوست می دارم
حرف قراضه ای داریم می شنویم!
از این سخنها تا کنون نشنیدیم
این رو رو کم کن تا بشی تو خوشرو
کمبود داری که کاملاً شاخصه
کی گفته خندها روان تراشه
مداد روح تو را می خراشه
بدون که بدشگونیه می زنی
وقار و کم می کنه نزد انسان
گریه ی بیجا سرده و بی لطفه
ارزش و قیمت داره همپای خود
خنداندن آدم مؤمن نکوست
مؤمن خوش رو رو خدا دوست داره
تا نشوی نزد همه تو ریشخند
ثواب داره چهره ی شاد و بشاش

شعری بگو که طنزی توش نباشه!
من شعر گریه دار و دوست می دارم
چکار کنم طبع من این چنینه
دوست ندارم کسی بلند بخنده
از خنده و قهقهه من بیزارم
چیزای تازه ای داریم می شنویم
چنین چیزی رو تا کنون ندیدیم
می گم به آن برادر ترشرو
یک بُعدی از وجود تو ناقصه
کی گفته طنز و شادی روح خراشه
کی گفته طنز مثل مداد تراشه
برادر این چه حرفیه می زنی
درسته که خندهای فراوان
خنده ی بیجا کی گفته درسته
البته که هر چیزی در جای خود
عالی بود گریه به درگاه دوست
آدم آخمو دلخوری می آره
طنزی اگر شنیدی ای جان بخند
اخماتو واکن ز هم و خوش روباش

رمضان

رمضان ماه خداوند کریم
به حریم حرم حضرت دوست
هدف حق بود از این رمضان
رمضان ماه بهانه بر اوست
شب قدرش شب گلریزان است
شو تو مهمان خدا در این ماه
هیچ دانی که خدا عاشق توست
دائماً منتظرت بنشسته
باورت نیست؟ خدا گفته چنین
هر که او گشته ز من رو گردان
منتظر بهر رجوع اویم
منهم از شوق نوازم او را
ماه روزه چه عجب ماه عظیم
گفته این ماه هزاران ماه است
تو به من روی نما یک ماهی
بشود شاملت این لطف عمیم^۱
هر که هستی و بهر جا رفتی
پس چرا جنبش و حرکت نکنی
ر بزن بر در آن توبه پذیر
دگر چه گم کرده بدم بیت کریم
دستگیری بنما بنده نواز
این بود ارزش ماه رمضان

کن تو نزدیک خودت را به حریم
رو بیاور که امید همه اوست
سوزد او هر گنه و هر عصیان
بنده ی رفته بیاید سوی دوست
شب بخشایش مهمانان است
تا که سهمی بری از مهر اله
و تو خود غافل و پیوندت سُست
باز گردی سویس ای دل خسته
گوهر لطف خودش سُفته چنین
پشت بر من شده رو بر دگران
تا که برگشت کند بر سویم
مورد لطف بسازم او را
بار عام است بدرگاه کریم
یک نماز تو هزاران جاه است
از سر صدق بکن طی راهی
دور سازم ز تو شیطان رجیم
خوش بیا رحمت حق بگرفتی
رو نیاری و تو هم در نزی
بگو که آمدم عذرم پذیر
آمدم باز ولی خوار و غریم
بگشا درب و بر این بنده بساز
رحمت حق شده گسترده در آن

شهریور ۱۳۸۷

روزها فکر من

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
 از چه رو قدر خودم را نشناسم به جهان
 روز و شب فکر من و دل پی دنیاست، چرا؟
 بایدم، رفتن از این دیر و کنم جای دگر
 آمدم، تا که در این دیر، ثوابی بیرم
 در ازل، قول گرفته است خدا، از من و دل
 گر شوم بنده ی الله، بگردم آزاد
 گر پییچم سر تسلیم، ز درگاه خدا
 گر بخواهم که چو انسان بزیم روز و شبان
 از گناهان بهراسم، ره طاعت گیرم
 که چرا فارغ از احوال دل خویشتم
 من که در باغ الهی، گل زیبا چمنم
 آخرت را نکنم یاد و به غفلت فکنم
 منزل و مسکن و آنجاست حقیقت وطنم
 توشه ای بهر سرای دگرم ساز کنم
 که شوم بنده ی او، کفر به نعمت نکنم
 بنده ی غیر خدا، بند کنند بر بدنم
 همچو حیوان بزیم، نفس شود راهزنم
 شرط عقل است، اطاعت ز تعالی بکنم
 مجری امر خدا باشم و ره گم نکنم

زمستان ۱۳۸۶